

# تأملی در مقاله «بررسی و نقد ترجمه قرآن کریم حجت الاسلام والمسلمین محمد علی کوشا»

نادعلی عاشوری تلوکی

| ۳۶۹-۳۲۳ |



A Response to the Article «A Criticism of the Translation of the Holy Quran by Muhammad Ali Kusha»

Nadali Ashuri Talouki

Following the publication of the translation of the Quran by Professor Muhammad Ali Kusha, Mr. Ali Zahidpour introduced and criticized this Quranic work, and his extended article was published in the 199th issue of the magazine «Ayneh-ye Pazhoohesh». This article written by Nad Ali Ashuri Telouki is a response to Mr. Zahid's criticism of Mohammad Ali Kusha's translation.

Keywords: Quran translation, Ali Zahedpour, Muhammad Ali Kusha, Review and Introduction, Nad Ali Ashuri Talouki

چکیده: در پی انتشار ترجمه قرآن استاد محمدعلی کوشا، جناب آقای علی زاهدپور به معرفی و نقد این اثر قرآنی پرداخته‌اند که مقاله مبسوط ایشان در شماره ۱۹۹ مجله وزین «آینه پژوهش» به چاپ رسید. این نوشتار به قلم نادعلی عاشوری تلوکی پاسخی است بر نقد جناب آقای زاهد بر ترجمه محمدعلی کوشا.

کلمات کلیدی: ترجمه قرآن، علی زاهد، محمدعلی کوشا، نقد و معرفی، نادعلی عاشوری تلوکی



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

در شماره اول فروردین و اردیبهشت هزار و چهارصد و دو مجله وزین «آینه پژوهش» مقاله ای با عنوان «بررسی و نقد ترجمه قرآن کریم» به قلم آقای علی زاهدپور منتشر شد که به بررسی و نقد ترجمه قرآن استاد محمدعلی کوشا اختصاص داشت و در پیوستی جداگانه در اختیار علاقمندان قرار گرفت. توضیح سردبیر فاضل مجله - که بهتر بود به هنگام صفحه آرایی و چینش مطالب در آغاز مقاله قرار می گرفت - گویای چرایی ارائه این پیوست و چگونگی عرضه آن است. پیش از بررسی مقاله یادآوری چند نکته ضروری است:

## نکته اول

از سردبیر فاضل و فرهیخته مجله جناب آقای مهدوی راد بسیار سپاسگزارم که مقاله را در ذیل عنوان پیوست یک جا منتشر ساختند و با این اقدام ارزنده، زمینه نقد و بررسی های بیشتری را برای ترجمه مذکور فراهم نمودند. همچنین از محقق محترم جناب آقای علی زاهدپور تشکر می کنم که وقت و فرصت خویش را در بررسی ترجمه و نگارش مقاله صرف کردند و اثری پژوهشی ارائه فرمودند که جدای از درستی یا نادرستی نقدها، نفس این اقدام ارزشمند و قابل تقدیر است.

## نکته دوم

آنچه در پی می آید تماماً ناظر به مقاله و معطوف به آن است و به مصداق «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَال» صرفاً از درنگ و تأمل در محتوای مقاله به دست آمد که ممکن است مورد تأیید ناقد محترم باشد یا نباشد. برخی نکته های پیشنهادی برای به سازی ترجمه سودمند است که به ایشان خدا قوت گفته امیدوارم با تجربه اندوزی از باز خورد های مقاله، دست کم نیمی از آن هزار صفحه را که فرمودند در نقد و بررسی این ترجمه می توانند بنویسند، به صورت کتاب یا مقاله منتشر سازند و خوانندگان امروزین و علاقمندان آینده را از حاصل تلاش های فکری خویش محروم نسازند.

## نکته سوم

اگر در نگارش و انتشار مقاله شتاب نمی شد و به جای نود صفحه - که در برخی موارد تطویل بلاطائل است و در پاره ای اوقات خروج موضوعی دارد - تلاش می شد با تمرکز بر نقد ترجمه و به دور از پراکنده نویسی، مقاله ای سی صفحه ای تدوین شود، دچار همان ایرادهایی نمی شدند که معتقدند در ترجمه استاد کوشا رخ داد.

## نکته چهارم

قسمت های زیادی از بررسی های نگارنده به توضیح معیارهای دوگانه ای اختصاص یافت که متأسفانه در سرتاسر مقاله مشاهده می شود؛ مثلاً در حالی که بارها از اهمیت نثر معیار سخن می گوید، در نگارش مقاله توجه کافی بدان نشان نمی دهد. زبان فارسی و اهتمام به آن را لازم

می‌داند؛ ولی در فارسی نگاری ضعیف عمل می‌کند. علی‌رغم اینکه بارها بر اهمیت و پیرایش تأکید دارد، و پیراست مقاله فراموش می‌شود و خواننده با متنی ناویراسته و ناپیراسته مواجه می‌گردد. با اینکه از مترجم انتقاد می‌کند چرا با وجود تفسیرهایی مانند التحریر و التنویر به منابعی مانند تفسیر روشن مراجعه کرد، به تفسیر نمونه مراجعه می‌کند و از یاد می‌برد با وجود المیزان نوبت به نمونه نمی‌رسد. به مترجم تذکر می‌دهد نباید در انتشار ترجمه شتاب می‌کرد و باید با متخصصان به مشورت می‌نشست، اما برای انتشار اثر پژوهشی خود نیازی ندید با یک ویراستار حرفه‌ای مشورت کند تا مقاله با این حجم از ایراد و اشکال مواجه نباشد.

### نکته پنجم

آنچه در طی مقاله می‌آید نه دفاع از شخص مترجم است و نه جانب‌داری از ترجمه ایشان. مترجم بهتر از هر فرد دیگری می‌تواند از خود و اثرش دفاع کند. تنها دلیل بررسی‌های نگارنده، محققانه نبودن مقاله و منصفانه نبودن آن است. ناقد محترم نه تنها در قامت یک محقق باتجربه که نثری پخته و پیراسته دارد و در بیان مطالب دقیق و عمیق است ظاهر نشد، بلکه به مترجم و ویراستاران تهمت‌هایی نسبت داد که زیننده محقق قرآنی و شایسته مقاله علمی نیست. هیچ‌کس از ناقد گرامی درخواست نکرد وقت و فرصت خویش را به بررسی ترجمه اختصاص دهد. این اقدام تصمیم شخصی ایشان بود و ارزش آن نیز دقیقاً به همین اعتبار است. امیدوارم ایشان در پاسخ احتمالی خود بیان فرمایند چگونه و از کجا این حق را پیدا کردند طعنه‌ها و کنایه‌هایی نثار مترجم و ویراستاران نمایند و تهمت‌های ناروایی را متوجه آنان سازند و به مخاطبان توهین کنند؟ ادب نقد و اخلاق پژوهش اجازه می‌دهد محقق در اثر پژوهشی خود ادبیاتی این‌گونه به کار ببرد؟

### نکته ششم

ایراد اصلی مقاله به روش نقد و نوع نگاه ناقد مربوط می‌شود که درست نیست. اینکه فرمودند: «تلاش شد اشکالات مبنایی مطرح شود؛ موارد مصداقی ذکر شده نیز نه برای خرده‌گیری که برای بیان اهمیت و دشواری کار ترجمه قرآن بود» (ص ۴۲۵)، کاملاً اشتباه است و نشان می‌دهد از ترجمه قرآن و نقد آن شناخت کافی ندارند. مترجمی که صاحب نظر است و مبنای دارد، چرا باید به مبنای ناقد کردن نهد و به «اشکالات مبنایی» وی توجه کند؟ ارزش نقد ترجمه به ذکر مصداق‌هایی است که ناقد آنها را درست نمی‌داند، نه شرح کلیاتی که مترجم اگر ناقد بیشتر نداند، دست کم در حد وی می‌داند. آنچه مترجم نیاز دارد، استدلال‌های تفسیری ناقد نیست؛ چرا که مترجم هم استدلال‌های تفسیری خود را دارد و آنچه ناقد محترم بیان فرمود تنها یک

۱. هرچند به دلیل سال‌ها همکاری با مترجم و آشنایی با ترجمه، به طور طبیعی از ترجمه و مترجم دفاع می‌شود، این میزان دفاع طبیعی به هیچ‌وجه هدف مقاله نیست. هدف اصلی همان است که در متن مقاله آمد.

اظهار نظر شخصی است که برای دیگران حجیتی ندارد. مهم ترین نکته در نقد ترجمه های قرآن بیان ایرادهای مصداقی است تا اگر درست بود، در بازنگری ترجمه مؤثر واقع شود. امری که علی رغم اهمیت، جایگاه شایسته ای در مقاله نیافت. نقد و بررسی نگارنده در دو بخش شکلی و ظاهری و علمی و محتوایی تقدیم می شود.

### بخش نخست: بررسی های شکلی و ظاهری

بررسی مقاله ضعف های بسیاری را نشان می دهد که زبندۀ یک اثر پژوهشی نیست. ناپختگی نثر و نگارش، ناویراستگی متن مقاله، نا آگاهی از اصول مقاله نگاری، تمرکز نداشتن بر موضوع مقال، پراکنده نویسی ملال آور، بی دقتی در به کارگیری واژه ها، نا آگاهی از روش نقد ترجمه، گفتاری بودن مطالب و تعجیل و شتابی که در نگارش و انتشار آن دیده می شود از جمله ایرادهای اساسی مقاله است که هرگز توقع و انتظار آن نبود.<sup>۲</sup>

#### سهو القلم ها

اگرچه وجود اندک اشتباهات حروف نگاری - که در مقاله حاضر به حدود بیست مورد می رسد - قابل اغماض است؛ اما نمی توان سهو القلم هایی مانند نمونه های ذیل را در یک مقاله پژوهشی قابل توجیه دانست:

- در پایان ص ۳۴۸ نوشته اند: «آقای کوشا در پی نوشت و نیز در مقاله معرفی ترجمه خود که در شماره مجله ترجمان وحی مبین به چاپ رسید...»؛ ملاحظه می شود که شماره مجله ذکر نشد.

- در برگردان ۸۹/ شعراء می نویسد: «آیا در فارسی معیاری گوئیم: «روزی که هیچ فرزندان سوئی نبخشند»؟! (ص ۳۵۵). در این برگردان واژه (دارایی) حذف شد.

- در توضیح «ارغب» می نویسد: «آنچه در مترجم آورده ترجمه «ارغب» در آیه بعدی است» (ص ۴۱۹). باید «آنچه مترجم آورده...» یا «آنچه در ترجمه آمده...» باشد.

- در ذیل ۱۱۱/ هود نوشته است: «قرآنی که به ترجمه آن پرداخته شده به قرائت حفص از عاصم است و در آن «و این کلاً لَمَّا...» آمده است» (ص ۴۰۶). آوردن «این» با تشدید نون درست نیست؛ باید «این» به تخفیف نون باشد.

- آیه ۱۰۱/ آل عمران چنین نوشته شده است: «و کیف تکفرون بالله وانتم تتلى علیکم آیات الله و فیکم رسوله» (ص ۳۴۹)؛ در حالی که اصل آیه «بالله» ندارد و این گونه است: «و کیف تکفرون و انتم تتلى علیکم آیات الله و فیکم رسوله».

۲- آنچه تقدیم می شود بخشی از پاسخ مفصل نگارنده است که به دلیل محدودیت های مجله به صورت فعلی در آمد. اصل مقاله به یاری خداوند در مجموعه مقالات ترجمه پژوهانه نگارنده در آینده منتشر خواهد شد.

- پس از (۴/۱) در صفحه ۳۵۰ بی آنکه (۵/۱) آمده باشد، (۶/۱) در صفحه ۳۵۱ آمده است.

- در صفحه ۳۷۵ نوشته اند: «ناهماهنگی آنجا عجیب ترمی شود که پس از مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده اند»؛ اما در صفحه ۳۹۰ نوشت: «یک جا را هم خود او هم دو ویراستارش نادیده گرفته اند».

- در صفحه ۴۲۵ نوشته اند: «در ترجمه حاضر تلاش شد اشکالات مبنایی مطرح شود»؛ باید «در مقاله حاضر...» باشد.

- در صفحه ۳۵۳ پس از اینکه مرقوم فرمودند: «ترجمه آیات بند ۱-۷-۱ اشکالات دیگری هم دارد»، با استفاده از حروف ابجد به ذکر ایرادها پرداختند؛ ولی پس از حرف (د) به جای حرف (ه)، (و) آمد.

- در پاروقی ۷ در صفحه ۳۵۱ چنین نوشته شد: «ماده «اشتری» که در این آیه و آیات دیگر آمده به شکلی نامتعارف ترجمه شده است که اشکال آن در صفحات آتی خواهد آمد». روشن نیست آوردن این پاروقی برای چیست؟ نه در این آیه از «ماده اشتر» سخن به میان آمد و نه در آیات قبل و بعد؛ و نه ایشان «در صفحات آتی» سخنی گفتند.

- در صفحه ۳۵۸ چنین نوشته اند: «در این دو آیه، در چهار جا مترجم از وفاداری به متن عدول کرد ... یکی ... دوم ... سوم ... چهارم ...». چون در ادامه بحث (دوم ... سوم ... چهارم) آمد، باید (اول) یا (یکم) بیاید نه (یکی).

- در بررسی اشکالات ترجمه ۴۹/ بقره نوشتند: «اولاً...»، ولی ثانیاً و ثالثاً... نیامد.

- در صفحه ۴۰۲ «اولاً... دوم... سوم... آمد. باید «اولاً» به «اول» تبدیل شود یا به جای دوم و سوم «ثانیاً» و «ثالثاً» بیاید.

- ناقد محترم دو آیه از ترجمه استاد کوشا را به عنوان ترجمه های خوب ذکر کرد و در توضیح آیه دوم چنین فرمود: «البته مترجمان دیگری هم این را درست ترجمه کرده اند، ولی تعدادشان اندک است. مانند مرحوم علامه شعرانی که ترجمه کرده: «پس چون گردن نهادند و انداخت او را به یک طرف پیشانی»، آیت الله ثقفی طهرانی: «پس چون تسلیم شدند و خوابانید او را برکنار پیشانی»، ترجمه بیان السعادة سعاد تعلی شاه: «آنگاه چون هر دو بر این کار گردن نهادند و او را برگونه اش به خاک افکند»، صفیعلیشاه هم در ترجمه اش درست ترجمه کرده: «پس چون گردن نهادند و انداخت او را به یک طرف پیشانی» (۳۴۷)؛ اما توجه نداشت ترجمه آخری که از صفیعلیشاه نقل کرد دقیقاً همان ترجمه نخست است که از علامه شعرانی<sup>۳</sup> آورد.

۳. در اینکه ترجمه مذکور از علامه شعرانی باشد، محل تأمل است. در این باره در پایان مقاله در «نکته آخر» توضیح دیگری خواهد آمد.

## معرفی نویسنده

معرفی ناقد با عنوان «مترجم رسمی عربی و فعال حوزه نقد» انتخاب مجله باشد یا ایشان، در مقاله‌های علمی رایج نیست. در این موارد نویسنده غالباً با شخصیت علمی شناخته شده یا موقعیت اجتماعی پذیرفته شده‌اش معرفی می‌شود. مشاغل رسمی یا غیررسمی و حوزه فعالیت، عناوین علمی نیستند که معرف جایگاه پژوهشی محقق باشند. معرفی انجام شده از دو بخش «مترجم رسمی عربی» و «فعال حوزه نقد» تشکیل شد که در هر دو بخش نیازمند بازنگری است:

## الف) «مترجم رسمی عربی»

اگر مراد از «مترجم رسمی عربی» این باشد که چون سخن از ترجمه قرآن و زبان عربی است، نویسنده رسماً چنین عنوانی دارد و بر همین اساس می‌تواند به صورت تخصصی در این حوزه نظر دهد، نه تنها درست نیست بلکه با این سخن ایشان در تضاد و تعارض است که فرمودند: «مهم‌ترین بحث در زبان مقصد هم مباحث به اصطلاح «مطالعات ترجمه» است. مباحثی همچون معادل‌یابی، شیوه ترجمه، شناسائی گروه هدف، زبان ترجمه. این بخش مباحث تخصصی است که ارتباطی با ضرب زید عمراً ندارد و در حیطه کار مدرسان نخبه سیوطی و مغنی هم نیست» (ص ۴۲۶). بنابراین آنچه در ترجمه قرآن نقش اساسی دارد «مطالعات ترجمه» هست و دانستن زبان عربی در هر سطحی که باشد تنها یکی از لوازم آن است. این نکته به طور ضمنی می‌فهماند نه تنها برای ترجمه قرآن، بلکه برای نقد ترجمه قرآن هم تخصص زبان عربی کافی نیست و باید «مطالعات ترجمه» و به تعبیر دقیق‌تر «مطالعات ترجمه پژوهانه قرآنی» داشت.

## ب) «فعال حوزه نقد»

فعال حوزه نقد مانند «فعال حقوق بشر» و «فعال محیط زیست» عنوان پژوهشی برای معرفی مقاله علمی و نویسنده آن نیست. ضمن اینکه از نظر منطقی هم نمی‌توان میان «فعال حوزه نقد» و ناقد ترجمه قرآن ملازمه ایجاد کرد و نتیجه گرفت که ناقد در همه زمینه‌ها، از جمله در نقد ترجمه قرآن توانمند است.

## چکیده نگاری

یکی از الزامات مقاله‌های علمی و رساله‌های دکتری نوشتن چکیده است. به همین دلیل مراعات برخی ضوابط برای نگارش آن الزامی است و نمی‌توان سلیقه‌ای عمل کرد. در چکیده باید هدف پژوهش، پیشینه پژوهش، انگیزه پژوهشگر، کاستی تحقیق دیگران، نوآوری پژوهش و روش تحقیق آورده شود و هر یک به اندازه یک سطر و در مجموع به صورت یک پاراگراف چندسطری نوشته شود و از توصیف و تحلیل خالی باشد. چکیده‌ای که ناقد نوشته طولانی و در مواردی از روش تحقیق به‌دور است. این‌گونه نیست که اگر مقاله‌ای طولانی شد، چکیده‌اش را هم بیشتر

بنویسند. تعداد واژه‌هایی که در چکیده می‌آید محدود و مشخص است. ضمناً در سطر نهم باید به جای «توصیفی - نقدی»، «توصیفی - انتقادی» در مقابل «توصیفی - تحلیلی» بیاید).

## اهمیت منابع

ذکر منابع در صورتی ارزش دارد که از ویژگی‌های خاصی برخوردار باشد. متأسفانه بیشتر این ویژگی‌ها در مقاله حاضر دیده نمی‌شود.

## روش‌مندی ارجاعات

روش‌مندی ارجاعات در نگارش مقاله‌های علمی بسیار مهم است و در این‌گونه پژوهش‌ها نمی‌توان ذوقی و سلیقه‌ای عمل کرد. بخشی از ارجاعات در مقاله حاضر درون‌متنی است و پاره‌ای دیگر در پاورقی ذکر گردید. در هر دو مورد ایرادهایی به شرح زیر پدید آمد:

### ۱. ارجاعات درون‌متنی

وقتی ارجاعات درون‌متنی شد، باید شیوه ثابتی اتخاذ شود. نوع ارجاع به ترجمه‌های قرآن در تمام موارد ناهماهنگ است؛ مانند آنچه در صفحات ۳۸۰ تا ۳۸۴ آمد: (ترجمه رهنما)، (ترجمه غراب)، (ترجمه پورجوادی)، (ترجمه انصاریان)، (ترجمه قرآن بر اساس تفسیر المیزان، سید محمد رضا صفوی)، (ترجمه فولادوند)، (ترجمه موسوی گرمارودی)، (ترجمه مشکینی)، (ترجمه مکارم)، (گلی از بوستان خدا، ترجمه مهدی حجتی)، (ترجمه کاظم ارفع)، (ترجمه خرمدل)، (مرحوم علیرضا میرزا خسروانی)، (مرحوم عبدالمحمد آیتی)، (مرحوم آیت‌الله مشکینی)، (آیت‌الله مکارم) و (جلال‌الدین فارسی). حتی در ارجاع به یک منبع هم یک نواخت عمل نشد و مثلاً در یک مورد (ترجمه موسوی گرمارودی) آمد و بار دیگر (موسوی گرمارودی). یک بار (ترجمه مشکینی) آورده شد و بار دیگر (مرحوم آیت‌الله مشکینی). یک بار (ترجمه مکارم) و بار دیگر (آیت‌الله مکارم). یک بار (ترجمه پورجوادی) آمد و بار دیگر (پورجوادی). در جایی دیگر «استاد پورجوادی» (ص ۳۸۵) آورد و در موردی دیگر «ترجمه قرآن اثر دکتر کاظم پورجوادی» (ص ۳۹۵). در یک مورد هم «ترجمه قرآن در تفسیر مخزن العرفان اثر مرحومه بانو مجتهده امین اصفهانی» آمد (ص ۳۹۷). در حالی که نویسنده هر چند پیش از نقل قول می‌تواند از محققان سلیقه‌ای یاد کند؛ ولی در پایان نقل قول نمی‌تواند تابع سلیقه باشد و باید روش‌مند ارجاع دهد و از این نظر میان ترجمه قرآن با غیر آن تفاوتی نیست.

### ۲. ارجاعات در پاورقی

اشکالی که در بند پیشین ارائه شد، دقیقاً در پاورقی‌ها هم رخ داد و در پاره‌ای موارد معرفی کاملی از اثر صورت گرفت مانند پاورقی شماره ۶ در صفحه ۳۵۱: «دیوان عصمت بخارایی، به کوشش احمد کرمی، تهران: تالار کتاب، ۱۳۶۶، ص ۳۷۷». یا پاورقی شماره ۹ در صفحه ۳۵۳: «مفردات



ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، مدخل «کفر»، ص ۷۱. گاهی نام کتاب بدون ذکر نام مؤلف آمد مانند: «التحریر و التنویر، ج ۱۸، ص ۲۳۳» در پاورقی ۸ صفحه ۳۵۲. گاهی در دو پاورقی که به دنبال هم در یک صفحه آمدند نیز دو گونه ارجاع داده شد مانند پاورقی ۲۳ در صفحه ۳۶۹: «البیان فی غریب القرآن، ابن انباری، ج ۲ ص ۹۱». اما شماره ۲۴ در همان صفحه «مجمع البیان، ج ۶ ص ۶۴۶» آمد. همچنین به هنگام ارجاع به تفسیر زمخشری در بیشتر موارد با الف و لام و «الکشاف» آمد مانند صفحه ۴۱۸ و ۴۲، و در پاره‌ای موارد بدون الف و لام و (کشاف) آورده شد مانند صفحه ۴۲۱ و ۴۲۲. متأسفانه این ناهماهنگی در سرتاسر مقاله به چشم می‌خورد.

### فهرست منابع

یکی از مهم‌ترین بخش‌های آثار علمی، فهرست منابع آن است که با عنوان‌هایی نظیر «کتابنامه» یا «فهرست منابع» آورده می‌شود. برای استانداردسازی آن، روش‌های مختلفی وجود دارد تا ضابطه‌مند ارائه شود. ناهماهنگی «کتابنامه» با پاورقی‌های ارائه شده در متن مقاله، نه تنها برای خواننده مشکل‌ساز است، بلکه اصل وجود آن را هم با پرسش جدی مواجه می‌سازد. برای بررسی بیشتر موضوع لازم است به این موارد توجه شود:

۱. مهم‌ترین هدف فهرست منابع، احترام به خواننده است که با «سرعت» و «سهولت» منبع مورد نظر را بیابد. هر اقدامی که این هدف را برآورده نسازد با فلسفه وجودی آن در تضاد است و باید مورد بازنگری قرار گیرد.

۲. برای ارائه هرچه بهترین منابع، گاهی آنها را ذیل عنوان‌هایی مانند کتاب‌ها، مقاله‌ها، نرم‌افزارها و پایگاه‌های اینترنتی دسته‌بندی می‌کنند و حتی برخی ترجیح می‌دهند کتابها را به فارسی، عربی و غیره تقسیم کنند تا برای خواننده زودیاب‌تر شود.

۳. «کتابنامه» پایان مقاله، «فهرست منابع» است نه «کتابنامه». به کاربرد کتابنامه زمانی درست است که معرفی‌های انجام شده بر اساس نام کتاب باشد. در حالی که فهرست مذکور بر اساس نام فامیل نویسنده است.

۴. اولین منبع معرفی شده «ترجمه‌های مختلف قرآن کریم موجود در نرم‌افزار جامع تفاسیر نور» است که قاعدتاً به دلیل احترام و جایگاهی که قرآن دارد در صدر منابع قرار گرفت. اما از یک نکته بسیار مهم روش تحقیقی غفلت شد. قرآن به دلیل سخن خدا بودن قداست دارد و در آغاز می‌آید. ترجمه‌ها چنین جایگاهی ندارند و به همین دلیل می‌توان به نقد و بررسی آنها اقدام کرد. از این رو باید به ترتیب نام مترجم در جای معمول خود قرار گیرند. ضمن اینکه نرم‌افزارها نیز منبع جداگانه‌ای به شمار می‌آیند که در صورت استفاده باید در بخشی مجزا در انتهای فهرست منابع ذکر شوند نه در آغاز آن که در مقاله آمد.

۵. فهرست ارائه شده بسیار ناقص و حاکی از بی دقتی است؛ زیرا از برخی کتاب‌ها در پاورقی نام برده شد که در «کتابنامه» جایی ندارند مانند بحار الانوار علامه مجلسی (ص ۴۲۱)، روض الجنان ابوالفتوح رازی (ص ۴۰۷ و ۴۱۶)، الأغانی ابوالفرج اصفهانی (۳۶۰)، دیوان امرء القیس (ص ۳۹۱)، البرهان زرکشی (ص ۳۹۵)، تحف العقول ابن شعبه حرانی (ص ۳۵۹) و فتوح البلدان بلاذری (ص ۳۵۹ و ۳۶۰). ضمن اینکه نه تنها متن عربی دو منبع اخیر در «کتابنامه» نیست، بلکه از مترجم آنها که در همان پاورقی‌ها آمده هم یاد نشد. در پاورقی ۸۶ صفحه ۴۱۳ از ترجمه کشف زمخشری مطلبی نقل شد ولی در کتابنامه تنها به معرفی متن عربی کشف بسنده شد. بارها از جوامع الجامع یاد شد و در پاره‌ای موارد مانند پاورقی ۶۳ در صفحه ۴۰۶ از «ترجمه تفسیر جوامع الجامع» سخن گفته شد؛ ولی در «کتابنامه» هیچ نامی از این اثر به میان نیامد. ضمن اینکه روشن نیست چرا در معرفی برخی شخصیت‌ها مانند «رازی»، «راغب»، «رضی استرآبادی» و «تفتازانی» تنها به ذکر این نام‌ها بسنده شد و معرفی کاملی از آنها صورت نگرفت؟

۶. ایراد اساسی «کتابنامه» ناهماهنگی آن با پاورقی‌هاست. آنچه در پاورقی‌ها آمده «مشخصات کتاب» است، در حالی که آنچه در «کتابنامه» ذکر شد «مشخصات نویسنده» کتاب است. این ناهماهنگی، یافتن مشخصات اثر برای خواننده را به شدت دشوار می‌سازد و هدف از ارائه «کتابنامه» را از بین می‌برد. مثلاً در پاورقی ۴۸ در صفحه ۳۹۱، متن عربی تعریف التفات از «مطول» نقل شد و در پایان چنین آمد: «مطول، ج ۱، ص ۳۸۲». اما این اثر در «کتابنامه» این‌گونه معرفی شد: «التفتازانی، المطول فی شرح تلخیص المفتاح، تحقیق عبدالعزیز بن محمد السالم و أحمد بن صالح السدیس، الرياض: مکتبه الرشید، ۱۴۴۰ق». حال تکلیف خواننده چیست؟ آیا باید نام مؤلف کتاب را بدانند تا مشخصات کتابشناسی را در «کتابنامه» پیدا کنند و اگر ندانند باید همه کتابنامه را بگردند تا منبع مورد نظر را به طور اتفاقی بیابند یا شیوه دیگری وجود دارد که باید مراعات می‌شد و ناقد محترم رعایت نکرد؟ همچنین در پاورقی ۱۱ صفحه ۳۵۴ پس از نقل عبارتی، این‌گونه ارجاع داده شد: «التبیان، ج ۳، ص ۳۷۴»؛ در حالی که این اثر در کتابنامه چنین معرفی شد: «طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق أحمد حبیب العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق» (ص ۴۲۹). آیا خواننده هر بار که می‌خواهد منبعی را بیابد، باید تمام فهرست منابع را بگردند تا منبع مورد استناد را پیدا کنند؟ یا به کارگیری این شیوه نادرست است و مؤلف باید بداند اگر قرار است نام کتاب در پاورقی‌ها بیاید، فهرست منابع هم بر اساس حرف نخست نام کتاب‌ها تنظیم شود. و اگر بناست نام نویسنده در فهرست منابع ذکر شود، در متن اثر هم باید نام نویسنده را بیاورد.

توجه به موضوعاتی نظیر «چکیده نگاری»، «روشنمندی ارجاعات» و «فهرست منابع» از آن جهت اهمیت دارد که نویسنده در ضمن مقاله، از پژوهش دوره دکتری خود یاد کرد و در پاورقی ۲۱

چنین نوشت: «در پایان نامه دکتری این جانب که مربوط به شیوه ترجمه برخی اسلوب‌های نحوی از جمله حال است، اثبات شده که حال را می‌توان حداقل به هشت شکل ترجمه کرد و برای هر کدام از این اشکال دست‌کم ده مثال آمده است» (ص ۳۵۹). از آنجا که گذراندن درس «روش تحقیق» برای دانشجویان دوره دکتری الزامی است؛ انتظار این بود ناقد محترم با شیوه درست نگارش آشنا باشد و آنها را مراعات کند که متأسفانه در موارد فراوانی چنین نشد.<sup>۴</sup> «پایان‌نامه» اثر علمی دانشجویان کارشناسی ارشد است. اثر پژوهشی دانشجویان دکتری «رساله» نام دارد و در برخی رشته‌ها «تز» هم گفته می‌شود. ضمناً آمدن یک نکته در رساله دکتری هرگز به معنای اثبات آن نیست. تعبیر «اثبات شده» زمانی درست است که در یک نشست علمی یا همایش ملی یا کنگره‌ای بین‌المللی که با حضور صاحب‌نظران و متخصصان برگزار می‌شود، مطرح گردد و پس از بحث و بررسی‌های فراوان به اثبات برسد.

### ادبیات نگارشی

ناقد محترم در تیتری با عنوان «اشتباهات یا نارسائی‌های ویرایشی» به بررسی ترجمه از این زاویه پرداخت و مواردی را برشمرد که هرچند خیلی زیاد نیست؛ ولی برخی نمونه‌ها درست است و باید در ترجمه اعمال شود. اما روشن نیست چرا مراعات این موارد در بخش‌های زیادی از مقاله مشاهده نمی‌شود که به برخی نمونه‌ها و بررسی اجمالی آنها اشاره می‌شود:

### مطالب طعنه‌آمیز و کنایه‌ای

وقتی ناقد، اثری را شایسته نقد و بررسی تشخیص داد و تمام وقت و انرژی خود را صرف تحقیق در آن نمود، این حق را هم پیدا می‌کند در جایی که بی‌دقتی زیادی مشاهده کرد، هشدار دهد، حتی اگر هشدارش با طعنه و کنایه همراه باشد. بعید است در به‌کارگیری این میزان طعنه و کنایه تردیدی باشد. آنچه موجب بحث حاضر شد حجم به‌کارگیری این پدیده زبانی است که نسبتاً زیاد و غیرقابل توجیه است. به این نمونه‌ها توجه فرمایید:

۱. در بحثی نوشتند: «مقدمتاً عرض شود: اگر کسی بخواهد بر اساس ترجمه جناب کوشا بفهمد کلمه «نجوا» به چه معناست و در آیات به چه معنایی بکاررفته؛ علاوه بر جهلی که دارد به مقام تحریر هم می‌رسد. البته جهلش به علم اجمالی منحل می‌شود که باز خودش غنیمتی است. زیرا در هر آیه یک‌گونه معنا شده و حتی پاورقی توضیحی مترجم هم نتوانسته این ناسازگاری را برطرف کند که برعکس، بر ناسازی آن افزوده است» (۳۶۶). اگر از ادبیات کنایه‌ای و محاوره‌ای متن مذکور

۴. حجم بی‌دقتی‌ها آنقدر زیاد و دور از انتظار است که تصور می‌شود شاید آنچه منتشر شده متن اولیه و پیش‌نویس مقاله هست نه متن نهایی که قاعدتاً باید به‌دور از هرگونه تعجیل و شتاب، و پس از بازخوانی‌های مکرر و بهسازی‌های فراوان انتشار یابد.

صرف نظر شود، بیان این مطالب نشان می‌دهد شناخت ناقد از ترجمه قرآن تا چه اندازه نادرست و دور از واقعیت است. مگر کسی مدعی است بر اساس ترجمه قرآن می‌توان به همه پرسش‌ها پاسخ داد تا اشکال شود بر اساس ترجمه کوشا نمی‌توان به این هدف نائل شد؟ مگر صدها دوره تفسیر قرآن توانستند به همه سؤال‌ها پاسخ دهند که از ترجمه قرآن انتظار پاسخگویی داشته باشیم؟ آیا ایشان گمان می‌کنند با شرحی که در بیان واژه‌هایی مانند «نجوی»، «تطهیر» و غیره آوردند، تمام پرسش‌های مرتبط با این کلمه‌ها را پاسخ دادند و دیگر پرسش و شبهه‌ای باقی نماند؟

۲. در پاورقی ۲۹ چنین نوشتند: «ترجمه متفاوت جواب شرط این سه آیه که دو تای آنها بی هیچ فاصله‌ای به دنبال هم آمده‌اند، عجیب است؛ چه در آیه ۴۴ برای تأکید عبارت «به یقین» آمد و در آیه ۴۵ «در حقیقت». از آن سو، در آیه ۴۷ اصلاً قید تأکیدی نیامده است. این ناهماهنگی آنجا عجیب‌تر می‌شود که پس از مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده‌اند» (ص ۳۷۵). اولاً دور ماندن نایکسانی تأکیدها از چشم مترجم و ویراستاران نه تنها «عجیب» و «عجیب‌تر» نیست؛ بلکه رخ دادن چنین سهوها در برگردان و ویرایش یک متن چند صد صفحه‌ای همچون ترجمه قرآن طبیعی است و جای تعجب ندارد. ثانیاً مگر فلسفه نقد و وظیفه ناقد چیزی غیر از این است که سهوها و غفلت‌ها را بیابد و متواضعانه و مشفقانه یادآوری کند؟ اگر غیر از این باشد، نقد آثار چه ارزشی دارد و برای ناقد چه اعتباری خواهد داشت؟ اگر حضور مترجم و ویراستار موجب ارائه اثری بی‌عیب می‌شد، به منتقد نیازی نبود. ثالثاً از ایشان که: «دستی در ترجمه دارد» (۴۲۵) دور از انتظار است این‌گونه سخن بگوید. آخرین نفری که ترجمه را بازنگری می‌کند مترجم است نه ویراستاران. وقتی می‌نویسد «ترجمه در نهایت یک عمل فردی است» (ص ۴۲۵)، نباید بگوید «پس از مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده‌اند». دست کم باید این‌گونه نوشت: «این ناهماهنگی آنجا عجیب‌تر می‌شود که علاوه بر مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده‌اند». ضمن اینکه در هیچ ترجمه‌ای نه مترجم مسلوب الاختیار است و نه ویراستار مبسوط الید.

۳. در شماره (۲/۱/۴) چنین آمد: «افزوده مترجم «از هر سو» زائد و حشو قبیح است» (ص ۳۷۵). ای کاش ناقد محترم توجه می‌فرمود اگر این قبیل افزوده‌ها «حشو قبیح» است، چه میزان حشوهای قبیحی در مقاله خود آورده است. شاید ذکر یک نمونه برای یادآوری کافی باشد. ایشان در چند مورد از جمله در صفحه ۳۹۸ از خود با عنوان «نویسنده» یاد کردند و مطمئناً تمام خوانندگان متوجه می‌شوند که مراد از «نویسنده»، شخص ناقد است نه نویسنده‌ای دیگر. اما چرا علی‌رغم روشنی این موضوع، در موارد دیگری مانند آنچه در صفحات ۳۹۲، ۳۹۳ و ۴۱۵ آمد از خود با عنوان «نویسنده این سطور» و «نگارنده این سطور» یاد کردند؟ آیا تعبیر «نویسنده» که در صفحه ۳۹۸ آمد کافی نبود که «این سطور» را هم بدان افزودند؟ مگر «نویسنده آن سطور» هم وجود داشت

که «نویسنده این سطور» آوردند؟ یا چون احتمال داشت خوانندگان دچار تردید شوند و نویسندۀ «این سطور» را پژوهشگر دیگری غیر از ایشان بدانند، ناچار شدند آن را هم ذکر کنند؟

۴. متأسفانه ادبیات طعنه آمیز و کنایه ای ناقد محترم که در بخش های مختلف مقاله آمد به گونه ای است که به سختی می توان پذیرفت این میزان ناراحتی، به مباحث درون ترجمه ای مربوط باشد. اوج این ناخرسندی در بخش پایانی مقاله آمد که روشن نیست دلیل این اندازه عصبانیت چیست؟ آیا ایرادهای ترجمه، در مقایسه با ده ها ترجمه دیگر آنقدر زیاد است که ایشان را تا این اندازه نگران و ناراحت کرد که بی توجه به مفهوم واژه ها، اتهام هایی را به دیگران نسبت می دهند؟ آیا خواسته و دانسته این بخش را مرقوم فرمودند، یا ناخواسته و نادانسته چنین مطالبی نوشتند که تهمت به ویراستاران و توهین به مخاطبان است؟ هر چه هست دلیل این میزان بی دقتی در نگارش یک مقاله پژوهشی غیر قابل درک است. محقق واقعی در گزینش واژه ها دقیق است و در انتخاب ادبیات نوشتاری، نه تنها به معنا و مفهوم واژه ها، بلکه به لحن و آهنگ واژه ها، و پیامی که منتقل می کنند هم توجه دارد و به خوبی می داند الفاظی که به کار می برد، تنها دانش و اندیشه او را نمایندگی نمی کنند، بلکه بیانگر خلق و خوی وی نیز هستند. از این رو گرچه می تواند همانند دیگران «بنشین» و مانند آن بیاورد، اما ترجیح می دهد «بفرما» به کار ببرد. ولی با فرض اینکه مقاله ای دچار چنین بی دقتی شد، آیا مجله وظیفه ای ندارد؟ بررسی بیشتر موضوع نیازمند طرح مواردی است که هر چند بازگویی آنها با روحیه نگارنده سازگار نیست؛ ولی متأسفانه بی دقتی ها به اندازه ای است که جز طرح آن چاره ای نمانده است. به این نمونه ها توجه فرمایید:

الف) در نقد بخش هایی از صفحه سی و پنج مؤخره فرمود: «کلام ایشان توضیح و اوضحات است» (ص ۳۴۹). بحث بر سر درستی یا نادرستی نظر مترجم نیست. بلکه سخن در این است که اگر قرار باشد با همین معیار به ارزیابی مقاله پرداخته شود، حجم زیادی از آن مصداق «توضیح و اوضحات» خواهد شد.

ب) در بخش انتهایی مقاله نوشتند: «در هر اثر - اعم از ترجمه یا تألیف یا تحقیق و ... - کسانی هم که از آن تعریف می کنند یا بر آن تقریظ و مؤخره می نویسند، در خصوص اشکالات آن مسئولیت دارند. اینان باید بدانند هر چقدر تعریف های غلیظ و شدیدتری از اثر داشته باشد، به هر انگیزه و علتی که بوده باشد - رودر بایستی یا پاسداشت حق دوستی یا بدون دقت و با مطالعه گذرا - مسئولیت شان هم بیشتر می شود» (۴۲۷). ناقد محترم توجه نفرمود این نکته به دو ویراستاری که بر ترجمه مؤخره نوشتند محدود نمی شود و ایشان نیز باید در قبال تعریف و تمجید هایی که از ترجمه و مترجم کرده اند پاسخگو باشند و برای خوانندگان مشخص کنند تعریف هایش بر اساس «رودر بایستی [بوده] یا پاسداشت حق دوستی یا بدون دقت و با مطالعه گذرا؟» ایشان در آغاز مقاله درباره استاد کوشا و ترجمه اش مطالبی فرمودند که غلیظ تر و شدیدتر از تعریف و تمجیدی

است که در «سخن ویراستاران» آمد؛ چگونه خود را از شمول «تمجیدکنندگان» خارج می‌کنند و بی‌محابا به دیگران می‌تازند؟ علاوه بر این آیا توجه نداشتند آوردن «خوانندگان به گمراهی نیفتند و چیزی بیش از آنچه هست برایشان جلوه‌گری نکنند» توهین به شعور مخاطبان و تهمت به ویراستاران است، یا علی‌رغم علم و آگاهی چنین نوشتند؟

ج) محققى که به اهمیت ویرایش توجه دارد و بارها از وظایف ویراستاری سخن می‌گوید، نباید دست‌کم بخش‌هایی از همان وظایف را در مقاله‌ای که می‌نگارد مراعات کند و پژوهشی با این میزان ناویراستگی و ناپیراستگی منتشر نسازد؟ اینکه فرمودند: «ذکر نام شخص به عنوان ویراستار بر روی جلد و مخصوصاً صفحه عنوان ترجمه»؛ چه بهره‌ای از یک متن ویراسته دارد؟ آنچه در «صفحه عنوان» که در داخل اثر است، می‌آید مهم تر است یا آنچه «روی جلد» نوشته می‌شود؟ به علاوه، وقتی می‌نوشتند: «ذکر نام شخص به عنوان ویراستار... بیشتر باید برایش مسئولیت آورده‌ها باشد تا مایه انبساط خاطر و فخر و افتخار»؛ آیا توجه نداشتند این سخن تهمت ناروای دیگری است که به دیگران نسبت می‌دهند، یا توجه داشتند و دانسته چنین نوشتند؟ مگر محقق می‌تواند آنچه به ذهنش خطور می‌کند بر قلم جاری سازد؟ ایشان چگونه و از کجا کشف کرد ویراستاران گرفتار «انبساط خاطر و فخر و افتخار» شدند که اخلاق مدارانه این‌گونه توصیه فرمود؟ آیا روحیه قرآنی و اخلاق پژوهش اجازه می‌دهد درباره دیگران هرچه خواستند بگویند؟

د) اینکه فرمودند: «لذا کمتر ویراستار با تجربه‌ای چنین کاری را قبول می‌کند» چه اندازه دقیق و سنجیده است؟ آیا با همین معیار می‌توان به ایشان توصیه کرد چون مقاله حاضر نشان می‌دهد در نوشتن تجربه کافی ندارد و شیوه درست مقاله نگاری را نمی‌داند و باروش صحیح نقد ترجمه آشنا نیست، بهتر است تازمانی که به این جایگاه نرسید دست به قلم نبرد و چیزی ننویسد؟ آیا استاد خرمشاهی که ویراستاری این اثر را پذیرفت بی‌تجربه بود یا مراد ایشان دو ویراستار دیگر است؟ و در این صورت چرا مطلب به صورت کلی بیان می‌شود که استاد خرمشاهی را هم شامل شود؟ آیا توجه نداشتند این سخن علاوه بر ویراستاران، اهانت آشکار به مترجم نیز هست که آنقدر دانش و تجربه نداشت که برای ویرایش اثری که حاصل عمرش محسوب می‌شود سه ویراستار بی‌تجربه را انتخاب کرد؟ ای کاش سروران عزیز مجله به ایشان تذکر می‌دادند این تعبیر نادرست نه فقط ده‌ها ویراستاری را شامل می‌شود که در طی چند دهه گذشته، ویراستاری ده‌ها ترجمه قرآن را بر عهده داشتند، بلکه ده‌ها مترجم قرآن که این ویراستاران را انتخاب کردند نیز مشمول همین سخن نادرست می‌شوند. ویراستار با تجربه از عالمی دیگر نمی‌آید و از جایی دیگر تجربه کسب نمی‌کند. شیوه‌ای غیر از همان روشی که در فراگیری دیگر مهارت‌ها وجود دارد هم برای ویراستاری تعریف نشده است که ایشان تشخیص دادند ویراستاران این ترجمه از آن بی‌بهره‌اند.

ویراستاری مانند همه مهارت‌ها نیازمند تمرین و تکرار، و داشتن علاقه و پشتکار است و به تدریج حاصل می‌شود. اگر واقعاً شخصیت فرهیخته‌ای همانند استاد خرمشاهی پس از این همه سال تلاش ادبی و قرآنی هنوز به جایگاه ویراستار با تجربه نرسیده، خوب است ایشان ضمن برشمردن ویژگی‌های ویراستار با تجربه، بیان فرمایند چنین ویراستار با تجربه‌ای را کجا می‌توان یافت تا مترجم و ویراستاران از دانش و تجربه‌اش استفاده کنند؟ از آنجا که ممکن است نگارنده متهم شود به هنگام پاسخ دادن همواره پشت شخصیت شناخته شده‌ای همچون استاد خرمشاهی پنهان می‌شود، باید یادآور شود با سابقه بیش از چهل سال تحقیق و تدریس در سه حوزه ادبیات عرب، علوم قرآن و حدیث، و روش تحقیق، نگارش و انتشار بیش از صد مقاله و کتاب، انجام ده طرح پژوهشی دانشگاهی، ویرایش ترجمه‌های چاپ شده استادان خرمشاهی، گرمارودی و انصاری، ویراستاری ترجمه در دست انتشار آیت الله یعقوب جعفری، تمرکز بیش از یک دهه بر مباحث ترجمه پژوهانه قرآنی، نقد و بررسی ده‌ها ترجمه قرآن، این اندازه دانش آموخته و تجربه اندوخته که همکاری چندین ساله‌اش را با ترجمه استاد کوشا توجیه نماید؛ خصوصاً که این همکاری فرصت دیگری فراهم نمود تا از محضر استاد خرمشاهی، دانش و تجربه بیشتری به دست آورد.<sup>۵</sup>

ه) در بخش دیگری از سخن پایانی فرمودند: «نوشته‌اند: «ترجمه پیش نویس بر اساس ترکیب نحوی و نکات بلاغی و پرسش‌ها و پاسخ‌های گوناگون ادبی، بلاغی و تفسیری به تصویب [!!!] می‌رسید. مگر «ترجمه» قانون بوده و آن جلسه هم جلسه پارلمان بوده که بخواهند آن را به تصویب برسانند؟!...» (ص ۴۲۶).<sup>۶</sup> امید است ناقد محترم در مقاله‌های بعدی خود، توانمندی مهارت سرکشی قلم را پیدا کنند و طنزگونه بنویسند و طعنه آمیز قلم زنند. همین اندازه احتمال که شاید دیگران هم بتوانند طنزگونه پاسخ دهند و طعنه آمیز بنویسند کافی است تا محقق اعتبار خویش حفظ کند و حرمت قلم پاس دارد و زبان طنز به کار نگیرد و طعنه آمیز بنویسد. آیا نباید احتمال داد اگر استاد خرمشاهی با آن جایگاه علمی و اعتبار اجتماعی که دارد و در چند نوبت در معرض کنایه‌های ناقد قرار گرفت، بخواهد طنزگونه بنویسد و طعنه آمیز پاسخ دهد، چگونه خواهد نوشت؟ اعتماد به نفس خوب است، اما اگر از اندازه گذشت، دیگر اعتماد به نفس نیست. چنانکه نقد آثار هم آدابی دارد که اگر مراعات نشود نام آن نقد نیست و نگارش مقاله هم اصولی دارد که اگر رعایت نگردد با نوشته‌های معمولی تفاوتی ندارد.

۵. نگارنده از یک دهه پیش تا کنون تمام تمرکز پژوهشی خود را در حوزه ترجمه پژوهی قرآن منحصر ساخت تا شاید بتواند ترجمه‌ای مفهومی-تطبیقی ارائه نماید و هرچه انجام می‌دهد، در راستای برآوردن این آرزوست.

۶. اگرچه عنوان مقاله «نقد و بررسی» است؛ اما روشن نیست چرا محتوای مقاله به جبهه‌گیری و تقابل بدل شد؟

## مراعات نثر معیار

از تأکیدهای فراوانی که بر رعایت نثر معیار دارد و بیست و پنج بار از نثر معیار و زبان فارسی سخن به میان آورد، مشخص می‌شود مراعات آن در نزد ایشان بسیار با اهمیت است. این اهمیت تا بدانجا است که گاهی در یک عبارت کوتاه دو یا سه بار از «نثر معیار» سخن می‌گوید مانند: «ترجمه فارسی از نثر معیار به دور است؛ زیرا در نثر معیار گفته نمی‌شود: کسانی که کفر می‌ورزند، کافران همانند. در اینجا اگر بخواهیم بر طبق نثر معیار بنویسیم باید بگوییم...» (ص ۳۵۲). و نیز مانند این عبارت: «یکی از موارد دور افتادن از نثر معیار را شاهدیم که کار بست واژه «همانا» است که در ترجمه جناب کوشا نسبتاً زیاد به کار رفته؛ و چون تأکید مترجم بر ارائه ترجمه‌ای بر اساس نثر معیار است، تکرار این واژه دور از «نثر معیار» شگفت است. ما در نثر معیار کنونی «همانا» نداریم» (ص ۳۵۳). کمترین انتظار از کسی که این گونه بر نثر معیار تأکید دارد آن است که به هنگام نگارش، به لوازم آنچه می‌گوید پایبند باشد در حالی که نه تنها در این زمینه عملکرد قابل دفاعی ندارد، بلکه روشن نیست چرا نوشتارشان با آنچه درباره مراعات نشدن نثر معیار بیان فرمودند، این اندازه تفاوت دارد؟ متأسفانه این تفاوت در سرتاسر مقاله مشهود است و شاید محملی جز این نداشته باشد که ناقد محترم آنچه برای دیگران می‌پسندد، برای خود نمی‌پسندد. یک نمونه از این ایرادها به فعل «نمودن» مربوط می‌شود که معتقدند: «کار بست» نمودن» به جای «کردن» در «مضطرب نمودن» و «به خود مشغول نمودن» از کسی که ویراستار است انتظار نمی‌رود. این کار در جاهای مختلف تکرار شده؛ از جمله در پاراگراف ۳ صفحه ۷۱ «یاری نمودن»، پاراگراف ۷ در همان صفحه: «احسان نمودن و خوبی کردن» (۴۰۰). در حالی که اگر در همین دو پاراگراف دقت می‌کردند متوجه می‌شدند آوردن «نمودن» برای پرهیز از تکرار فعل «کردن» است. ضمن اینکه این فعل یکی از همان فعل‌های نثر معیار است که بر مراعات آن تأکید دارند و دلیلی بر استفاده نکردن وجود ندارد چنانچه ایشان هم در مواردی آوردند مانند: «رخ نمود» (۳۴۵)، «نا آشنا می‌نماید» (ص ۳۴۸) و «رخ بنماید» (۳۵۵). به علاوه، اگر کاربرد «نمودن» نادرست است، به کارگیری «کار بست» چگونه است و آوردن «انتهای غایت یا تعلیل کار بست ندارد» (ص ۴۱۲-۴۱۳) و «میزان کار بست» (پس «زیاد است» (ص ۳۵۰) چه اندازه کاربرد دارد؟

## ایرادهای نگارشی و ویرایشی

هفتمین محور بحث ایشان به «اشتباهات یا نارسائی‌های ویرایشی» اختصاص یافت ولی بی‌دقتی در این زمینه آن اندازه زیاد که حتی در تیترباحث هم درست عمل نشد و نایکسانی نشانه‌های ویرایشی به خوبی محسوس است. مثلاً تیترباحث دوم، سوم، چهارم، پنجم و هشتم در صفحات ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۹۸ و ۴۲۵ با دو نقطه (:): آمدند، تیترباحث ششم در صفحه ۴۰۹ با کاما نقطه (؛)، تیترباحث هفتم در صفحه ۴۲۲ با نقطه (.) و تیترباحث نخست در صفحه ۳۴۷ بدون نشانه ویرایشی آمدند.



از آنجا که بررسی همین یک مورد به نگارش مقاله ای مفصل نیازمند است از ذکر نمونه های دیگر پرهیز می شود.

## گفتاری بودن مقاله

وقتی سخن از انتشار مقاله می شود، اولین محدودیت، مراعات جنبه های نوشتاری است و با ادبیات گفتاری و محاوره ای نمی توان مقاله نوشت. متأسفانه بخش های از مقاله ویژگی نوشتاری ندارد و با نثری سست و ضعیف نگاشته شد. به دلیل حجم زیاد این موارد به ذکر چند نمونه بسنده می شود:

- «باید در پاورقی تذکر بدهند که من مترجم این را مصدربه گرفتم» (۳۶۳).
- «درباره «فارتثور»، بنده نظر این عاشور را گرفتم که آن را تعبیری کنایی ... می داند» (ص ۳۸۴).
- «در آیه مذکور، مترجم باید تمام تلاش خود را بکند که بتواند در ضمن سه جمله، مفهوم را برساند» (ص ۳۷۸).
- «این نکته را مرحوم ابن عاشور متفطن شده و لذا گفته که برخی «و» میان این سه عبارت را به معنای «و» گرفته اند و...» (۳۵۴).
- «عبارتی در قرآن هست «بما قدمت ایدیهیم» که گاه با تغییر «ایدیهیم» به «ایدیکم» یا «أنفسکم» پانزده بار به کار رفته<sup>۷</sup> است» (ص ۳۶۹).
- «البته اتفاقی میمون است که کاش باز هم چنین می شود و اکنون چنین نشده، در ویراست بعدی از تعداد واوها کم شود» (ص ۳۵۵).
- «به مناسبت بحث از ماده «رسو»، بر آن شدم به سه مورد استعمال «مرسی» در قرآن و ترجمه جناب کوشا از آن سری بزنم» (ص ۴۰۲).
- «در زمینه پاورقی زدن و اینکه کجا این کار لازم است، ترجمه قرآن استاد بهاء الدین خرمشاهی در چاپ قطع رحلیش الگوی خوبی است» (ص ۳۹۹).
- «مسلم است مقصودمان نیست که هرچه ف در قرآن آمده نباید ترجمه شود و نیز منظورم آن نیست که مترجم محترم هرچه ف بوده را<sup>۸</sup> ترجمه کرده» (۳۵۱).

۷. «به کار رفتن» در تمام موارد به صورت «بکار رفتن» آمد در حالی که این فعل مرکب مانند «بنام» به معنای «مشهور» و «بجا» به معنای «درست» نیست که بتوان پیوسته به کاربرد چنانچه ایشان هم در مقاله، «آقای کوشا از نادان بنام ترجمه قرآن» (ص ۳۴۵) و «بسیار بجا بود در شیوه نامه ترجمه اش متذکر می شد» (ص ۳۵۱) آورد.

۸. نشانه مفعول بی واسطه در نثر نوشتاری پس از فعل نمی آید.

- «بماند که...» (ص ۳۷۱، ۳۷۳ و ۳۷۴). «مقدمتاً عرض شود...» (ص ۳۶۶ و ۳۷۶). «یک نکته بلاغی نیز عرض شود» (ص ۴۰۳). «اینجا فقط خواستم بگویم...» (ص ۴۲۶).

- «بمراجعة به بسیاری از ترجمه های معاصر نیز دیده شد همگی ترجمه ای نارسا ارائه داده اند. نمونه را (به ترتیب حروف الفبای نام خانوادگی):...» (ص ۳۵۵-۳۵۶).

- «بسیار جاها مترجم کلمه یا عبارتی را به عنوان افزوده خود داخل قلاب آورده که می شد کلمه یا عبارتی دیگر هم به جای آن آورد در این گونه موارد باید پاورقی زده شود و نظر یا نظرات دیگر هم ذکر گردد» (ص ۴۰۷).

- «در قرآن موارد نسبتاً فراوانی داریم که خبر مبتدا صورت جمله ای آمده که در آغاز آن اسم اشاره یا ضمیری عائد به مبتداست. در این موارد، ترجمه آن اسم اشاره یا ضمیر، نثر را از معیار بودن دور می کند» (ص ۳۵۲).

- «هریک از این محورها شماره گذاری شده، ذیل آن به تفصیل توضیح داده می شود، ولی گاه در هنگام توضیح یک محور، اشکالاتی از محورهای دیگر هم ذکر می گردد؛ لذا اگر در محوری مصداق ها و نمونه های کمی آمده، در لابلای محورهای دیگر از آنها سخن رفته است» (ص ۳۴۷).

## بخش دوم: بررسی های علمی و محتوایی

بررسی این بخش با دو مقدمه آغاز می شود که پاسخ نگارنده را هم به اجمال در خود دارد:

### مقدمه نخست

نویسنده مقاله بیش از آنکه از زاویه «ترجمه پژوهی قرآن» به نقد و بررسی پرداخته باشد، از نگاه زبان عربی به اظهار نظر پرداخت. امری که علی رغم اهمیتی که دارد؛ هرگز در نقد ترجمه های قرآن کافی نیست و به همین اعتبار مقاله ای با این حجم، نتوانست سخن تازه ای ارائه دهد. اینکه فرمودند برای نقد و بررسی ترجمه های قرآن، علاوه بر تخصص زبان عربی، باید «مطالعات ترجمه» هم داشت (ص ۴۲۶) درست است؛ اما توجه نداشت امروزه ترجمه قرآن به آنچنان جایگاهی رسیده که «مطالعات ترجمه» حتی اگر بسیار عمیق باشد هم هرگز کافی نیست و باید «مطالعات ترجمه پژوهانه قرآنی» داشت. امری که در هیچ اثری از پیشینیان، اعم از تفسیری یا غیر تفسیری

۹. در کنار تکرار نسبتاً زیاد واژه «لذا» که نشانه محاوره ای بودن نثر است، کلمه «که» پس از «یعنی» هم بسیار به کار رفت و عبارت «یعنی که» کاربرد زیادی پیدا کرد مانند «... یعنی که باید ترتیب آیات جا به جاشود» (ص ۳۵۲). این کاربرد در موارد دیگری هم مشاهده می شود مانند «به علاوه که» (ص ۳۷۸)؛ «اولاً که» (ص ۳۹۹)؛ «به مناسبت که این آیه ذکر شد» (ص ۳۷۷) و «جالب آن که بفرض که جواب شرط هم مفرد بیاید» (ص ۳۷۴). همچنین تعابیری مانند «بایسته می کند» (ص ۳۸۲) کاربرد چندانی در نثر معیار ندارد.

نیامده است و ایشان نیز کمترین توجهی بدان مبذول نفرمودند. بخش‌های زیادی از مباحث «ترجمه پژوهانه قرآنی» در مقاله‌های نقد ترجمه‌ای آمد که ظرف چند دهه اخیر نگاشته شد و بیش از هزار مقاله تا کنون در مجله‌های مختلف منتشر گردید، ولی متأسفانه حتی یک مقاله هم در فهرست منابع ناقد دیده نمی‌شود. بیشترین مباحث ترجمه پژوهی و مهم‌ترین اندیشه‌های ترجمه پژوهانه صرفاً در درون این مقاله‌ها آمده است و نه تنها برای ترجمه قرآن، بلکه برای نقد ترجمه نیز باید به آنها مراجعه کرد و از ایده‌های موجود در آن برای رسیدن به این هدف بهره برد. ناقد محترم از وجود این مقاله‌ها اطلاع نداشت یا علی‌رغم اطلاع سراغشان نرفت؛ در اصل بحث تأثیری ندارد و بیشترین ایرادهای مقاله از بی‌توجهی به این نکته ناشی شد. اگر ایشان به این منبع بسیار مهم مراجعه می‌کردند، مشاهده می‌فرمودند نه تنها بخشی از مباحث تفسیری که آوردند در برخی از آن مقاله‌ها آمد،<sup>۱۰</sup> بلکه تمام معادل‌های پیشنهادی ایشان هم، سالها پیش در همان آثار ذکر شده بود و این همه تکرار و تطویل ضرورت نداشت. علاوه بر این، منابع ارزشمند دیگری هم بودند که به آنها نیز مراجعه نشد. آثاری همچون «فرهنگنامه قرآن» دکتر محمد جعفر یاحقی، «فرهنگنامه بزرگ قرآنی» دکتر علی‌رواقی، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» دکتر حسن مصطفوی و برخی فرهنگنامه‌های کوچک‌تر مانند «شرح و تفسیر لغات قرآن» آقای جعفر شریعتمداری، «فرهنگ لغات قرآن‌های خطی آستان قدس رضوی»<sup>۱۱</sup> دکتر احمد علی رجایی و «نثر طوبی» علامه شعرانی. اینکه ایشان برای نقد ترجمه قرآن به آرای تفسیری مراجعه می‌کنند و با همراهی برخی واژه‌نامه‌های ادبیات عرب، به بررسی ترجمه می‌پردازند، نشانه ناآگاهی از روش صحیح ترجمه قرآن و نقد و بررسی آن است. همان‌گونه که با هر میزان آگاهی‌های تفسیری و ادبی نمی‌توان ترجمه موفق‌تری ارائه داد؛ برای نقد و بررسی ترجمه‌ها نیز نمی‌توان به این میزان آگاهی بسنده کرد. بیشترین بخش مقاله به بررسی دیدگاه‌های تفسیری اختصاص یافت که نازل‌ترین نقش را در ترجمه دارد. ضمن اینکه در همان مختصر مباحث ادبی هم بیشترین ارجاعات به واژه‌نامه‌هایی مانند «لسان العرب» ابن منظور، «القاموس المحیط» فیروزآبادی و «تاج اللغه» جوهری اختصاص یافت که هرچند در ادب عرب مهم هستند؛ اما در ترجمه قرآن و نقد و بررسی آن در جایگاه نخست قرار نمی‌گیرند و به همین دلیل بیشترین مثال‌های مقاله از نظم و نثر عربی است، نه آیات قرآنی.

۱۰. مثلاً در بررسی برخی آیات، از وظیفه مترجم در قبال پدیده حذف سخن می‌گوید در حالی که چندین مقاله اختصاصاً درباره قاعده حذف در قرآن منتشر شد مانند: «امانی، رضا، ۱۳۸۹، عنصر حذف در ساختار تعلیل قرآنی، مجله صحیفه مبین، ش ۴۸، تهران» و «سیدی، سیدحسین، ۱۳۸۹، جلوه‌های بلاغت حذف در قرآن، مجله صحیفه مبین، ش ۴۸، تهران». این نکته به حذف اختصاص ندارد و در تمام زمینه‌های مربوط به ترجمه قرآن مقاله‌های فراوانی وجود دارد که متأسفانه به هیچ‌یک از آنها مراجعه نشد.

۱۱. اگرچه کامل شده آن در «فرهنگنامه قرآن» دکتر یاحقی آمد، ولی این اثر هم منبع مستقل به شمار می‌آید.

## مقدمه دوم

بسیاری از آنچه ایشان به عنوان ایراد مطرح فرمودند، اساساً ایراد نیست، بلکه اختلاف عقیده، اختلاف سلیقه، اختلاف روش، اختلاف دیدگاه، اختلاف فهم و برداشت، و اختلاف در چگونگی ارائه ترجمه هست که در حوزه‌های معرفتی مانند ترجمه و تفسیر کاملاً طبیعی است. نمی‌توان با نوع نگاه خویش، از مترجم یا مفسری خواست این‌گونه بیندیشد یا آن‌گونه عمل کند و آوردن عباراتی نظیر: «درویراستاری بعدی حتماً باید رویکردی یکسان اتخاذ شود...» (۴۰۵) در حوزه رسالت نقد و وظیفه ناقد قرار نمی‌گیرد؛ زیرا مترجم می‌تواند بپرسد مبنای چنین «باید»ی که با «حتماً» هم تأکید شده چیست و چرا مترجمی که خود مبنا دارد و صاحب نظر است، «حتماً باید» طبق دستور ناقد عمل کند؟ منتقدان معمولاً دیدگاه‌های اصلاحی خویش را با عباراتی نظیر «بهبتر است...»، «خوب است...»، «شایسته است...»، «به نظر می‌رسد...»، «اگر چنین شود...» و مانند آن می‌آورند تا اگر مورد پذیرش بود در ترجمه اعمال شود. با این دو مقدمه، برخی بررسی‌های محتوایی مقاله ذیلاً تقدیم می‌شود:

– ناقد محترم عقیده دارد اشتباهات ترجمه «آن قدر هست که آن را نیازمند ویرایش بنیادین صوری و محتوایی کند. مقصود از ویرایش صوری، بازنگری در استفاده از علائم ویرایشی، جایگزینی کلمات و تقدیم و تأخیر عبارات است و منظور از ویرایش محتوایی، تغییرات در رویکرد مترجم، روش ترجمه، تغییرات محتوایی و تطبیق مجدد کل متن با قرآن است» (۳۴۶). در توضیح این مطالب یادآوری چند نکته ضروری است:

۱. آیا پرداختن به محورهای هفتگانه‌ای که در آغاز مقاله اشاره فرمودند – جز محور چهارم – در زمره بررسی‌های مبنایی است؟ یا بررسی‌های مبنایی تعریف دیگری دارد که شامل بررسی‌های غیرمبنایی هم می‌شود؟

۲. آیا وظیفه ناقد ترجمه‌های قرآن پرداختن به «اشکالات مبنایی» است یا بیان «موارد مصداقی»؟ اینکه فرمودند تلاش کردند «اشکالات مبنایی» را مطرح کنند که «تغییرات در رویکرد مترجم»، «روش ترجمه» و «تغییرات محتوایی» را شامل می‌شود، چه اندازه درست است؟ آیا به این نکته توجه فرمودند مترجمی که خود مبنا دارد و صاحب نظر است، چرا باید رویکردش را به دستور ناقد تغییر دهد و خود را موظف سازد «روش ترجمه» را به سفارش ایشان دگرگون کند و شیوه دیگری در پیش گیرد؟ رسالت نقد چنین است یا برای ناقد چنین وظیفه‌ای تعریف شد؟ به علاوه، اگر منتقد دیگری مقاله نوشت و بر این باور بود ترجمه استاد کوشا اشکال‌های مبنایی ندارد و تنها در برخی مصداق‌ها دچار لغزش شد چه باید کرد؟ آیا ناقد ترجمه‌های قرآن نباید توجه داشته باشد همان‌گونه که منتقدان مبنایی دارند و بر اساس آن به مترجمان ایراد می‌گیرند، مترجمان هم دارای مبنایی هستند و بر اساس آن به ترجمه آیات می‌پردازند و دلیلی ندارد به مبنایی دیگران گردن نهند؟

اما اگر تصور می‌شود این کار راحت است و باید به مبانی دیگران گردن نهاد، به چه دلیل مترجمی که چندین دهه در علوم اسلامی تحقیق کرده باید به مبانی ناقد گردن نهد، چرا این قضیه برعکس نباشد و ناقد مبانی ایشان را نپذیرد؟ مگر در عالم فکر و اندیشه می‌توان خود را قطب و محور دید و از دیگران خواست بدانچه می‌گویند، عمل کنند؟ آیا نباید به حکمت نهفته در «بائک تجز بائی لا تجز» با نگاهی ژرف‌تر نظر کرد؟

۳. نیازمندی بنیادین ترجمه به ویرایش را در دو بُعد «ویرایش بنیادین صوری و محتوایی» خلاصه کردند و درباره ویرایش محتوایی فرمودند: «منظور از ویرایش محتوایی، تغییرات در رویکرد مترجم، روش ترجمه، تغییرات محتوایی و تطبیق مجدد کل متن با قرآن است». روشن نیست چرا ناقد محترم در به‌کارگیری واژه‌ها دقت ندارد و در نگارش یک مقاله پژوهشی این میزان بی‌توجهی به خرج می‌دهد؟ اگر منظور از «ویرایش محتوایی»، ایجاد «تغییرات در رویکرد مترجم»، تغییر در «روش ترجمه»، انجام «تغییرات محتوایی» و «تطبیق مجدد کل متن با قرآن است»، چه چیزی برای بررسی باقی مانده بود که خود را به زحمت انداختند و به «ویرایش صوری» آن پرداختند؟ آیا اساساً ترجمه‌ای با این حجم از ایراد محتوایی، ارزش داشت به «ویرایش صوری» آن اقدام شود؟ بیش از دویست ترجمه منظوم و منثور قرآن از صد سال پیش تاکنون بر اساس همین روش رویکرد، به فارسی برگردان شدند و همچنان ترجمه‌های فراوانی با همین ویژگی‌ها در حال انجامند، چرا فقط مترجم حاضر باید در روش و رویکرد خویش «تغییرات بنیادین» دهد؟ آیا همه اشتباه کردند و همچنان دچار اشتباهند و فقط ایشان درست تشخیص دادند؟ مترجم حق دارد مبانی خود را داشته باشد؛ همان‌گونه که ناقد دارای مبانی خاص خویش است. ضمن اینکه بسیاری از مباحثی که مطرح فرمودند در زمره موضوعات اختلافی است و اظهار نظر قطعی در آنها غیرممکن است. برای اثبات اختلافی بودن مباحثی که مطرح کردند به این دو نمونه توجه فرمایید:

#### الف) مترادف‌ها در برگردان قرآن

درباره مترادف‌ها چنین آوردند: «مترجم در بسیاری از پاورقی‌هایش کلمات مترادف آورده که نیازی نبوده و خوب است در بازنگری ترجمه و به‌ویژه بخش پاورقی‌ها حذف مترادفات را هم در دستور کار خود قرار دهند» (۴۰۰). این موضوع از چند جهت قابل بررسی است. نخست اینکه آیا در زبان عربی واژه‌های مترادف به کار رفته است؟ دیگر آنکه وضعیت این واژه‌ها در قرآن چگونه است؟ آیا در قرآن با الفاظ مترادف مواجه هستیم و اگر پاسخ مثبت است در برگردان آنها چه باید کرد؟ سوم اینکه در پاورقی‌های ترجمه چگونه باید عمل نمود و تکلیف مترجم در این زمینه چیست؟ با اینکه مباحث مرتبط با مترادفات از نیمه دوم قرن سوم آغاز شد و کتاب‌های مستقلی در این زمینه به نگارش درآمد؛ برای هیچ یک از این پرسش‌ها، پاسخ قطعی وجود ندارد و همچنان محل بحث و

نظر است.<sup>۱۲</sup> این نکته در مورد اصل بحث مترادفات در زبان عربی و قرآن است. در حالی که آنچه ناقد آورده حتی به این موضوع هم مربوط نمی‌شود، بلکه در مورد پانویشت‌های توضیحی مترجم است که معتقدند باید حذف شوند. پرسش مهم این است که مبنای چنین نگاه حذفی چیست و ملاک و معیاری که مترجم و ویراستاران باید بدان عمل کنند کدام است؟ نثر معیار اجازه نداد یا از منظر زبان‌شناسی مجاز نیست؟ مگر مترادف‌ها زائیده همین زبان و محصول آن نیستند و در نثر مکتوب به کار نمی‌روند؟ چرا مترجم حتی در پانویشت‌های ترجمه هم مجاز نباشد، برای توسعه در تعبیر که در فهم معنا مؤثر است، از آنها بهره ببرد؟ اگر استفاده از مترادف‌ها به میزان زیاد و در سطحی گسترده باشد، جای درنگ دارد. اما اگر در موارد محدودی در پانویشت‌های ترجمه از آن استفاده شود، چه دلیلی بر ممنوعیت آن وجود دارد؟ نگارنده حتی از این هم فراتر رفته عقیده دارد در برگردان آیات هم می‌توان مترادف‌ها را آورد؛ چرا که هیچ استاندارد مشخصی برای آوردن یا نیاوردن آن وجود ندارد و یک موضوع کاملاً اختلافی است که به روش ترجمه و نوع نگاه مترجم مربوط می‌شود. چنانچه ایشان هم علی‌رغم مخالفتی که در تئوری بیان فرمود، بارها در مقاله از آن استفاده کرد و عملاً نشان داد مخالفتش. همانند موارد متعدد دیگر - اساس محکمی ندارد. حتی استاد مهدوی‌راد هم در متن کوتاه یادداشت خود نتوانست از آن رها شود و در تعریف ناقد از عبارت «مصادر و منابع» (۳۴۵) بهره برد تا در توسعه معنایی، به فهم مخاطب کمک شده باشد. در مقاله هم شاهد این موارد هستیم: «ملتزم و وفادار» (ص ۳۴۸)، «وضعیت بالفعل و کنونی» (۳۵۴)، «اسرار و رازها» (۳۶۸)، «اشکالات و نقص دیگر» (۳۶۸)، «رفرنس و منبع» (ص ۳۹۸)، «هلاکت و نابودی... هلاک کردن و نابود کردن؟!» (ص ۳۹۹)، «سلاست و روانی» (۳۹۹)، «در خلوت و در نهان» (۴۰۸)، «غلیظ و شدید» (۴۲۲)، حتی «بافت و قرینه» (۳۵۴)، «غور و فحص» (۳۷۱)، «فخر و افتخار» (۴۲۲) هم در همین راستا قابل ارزیابی است. وقتی ایشان ترجمه‌های مفهومی را تا آنجا قبول دارند که معتقدند برای مفهوم‌سازی ترجمه، باید مخاطب را محور قرار داد و از برخی چارچوب‌های دستوری عدول کرد، چگونه به خود اجازه می‌دهند به کارگیری محدود مترادف‌ها در پانویشت‌های ترجمه را به عنوان ایراد مطرح نمایند؟

### ب) یکسان‌سازی برگردان آیات

یکی از موضوعات قابل توجهی که در دو سه دهه اخیر ذهن ترجمه‌پژوهان قرآنی را به خود معطوف ساخت، «یکسان‌سازی برگردان آیات مشابه» است که در قرآن نمونه‌های متعددی دارد. در کنار آن، برگردان «عبارات مشابه» که بخشی از یک آیه را تشکیل می‌دهد هم مورد توجه است و یکسانی ترجمه آنها یا نایکسانی برگردان‌شان بررسی می‌شود. بر این اساس، روشن نیست

۱۲. در این زمینه مقاله‌های متعددی نگاشته شد مانند «ترادف در واژگان قرآن و مشکلات ترجمه آن» که در شماره ۵۵ دو فصلنامه «صحیفه مبین» منتشر شد.

آوردن «کلمات» در تیتیری که با عنوان «یکسان ترجمه نشدن کلمات و عباراتی که در بافت یکسان آمده» برای چیست؟ بیشترین مطالب مطرح شده در این بحث به آیات مشابه اختصاص دارد و یکسانی برگردان واژه‌ها تقریباً بی‌معناست و نه تنها با برخی دانش‌ها مانند «وجوه القرآن»، «معانی القرآن» و «مفردات القرآن» در تضاد است، بلکه ترجمه را هم کلیشه‌ای و تکراری می‌کند. توجه به آیات مشابه مورد عنایت قرآن پژوهان پیشین بود که آن را در ذیل عنوان‌هایی همچون «ابواب المتشابه»، «علم المتشابه»، «متشابه القرآن»، «تصریف الآيات»، «تکریر الآيات»، «تکرار الآيات» مورد بحث قرار می‌دادند و از زاویه تفسیری بدان می‌پرداختند (بیلکار، ۱۴۰۰، ش ۱۶، ص ۴۴). زرکشی در نوع چهارم «البرهان» در بحث «فی الوجوه والنظائر» به اشاره در این باره سخن گفت و سیوطی در نوع شصت و سوم «الاتقان» در ذیل عنوان «فی الآيات المشتبهات» با تفصیل بیشتری بدان پرداخت و نوع سی و نهم را به «فی معرفه الوجوه والنظائر» اختصاص داد که شباهت‌هایی با این بحث دارد. مباحث مرتبط با ترجمه این قبیل آیات از جمله مباحث نوپدیدی است که همانند بسیاری از مباحث ترجمه پژوهانه قرآنی، هیچ‌یک از مترجمان پیشین در این باره سخنی نگفته‌اند.<sup>۱۳</sup> این موضوع برخلاف نظر ناقد که به نایکسانی برگردان عبارات مشابه به عنوان ایراد نگاه می‌کند، هرگز مانند «اعجاز قرآن» و «تحریف ناپذیری» نیست که درباره آنها اتفاق نظر کلی وجود دارد. ایشان در ذیل تیتیر مذکور توضیحات طعنه آمیز و کنایه‌ای آوردند (ص ۳۶۱) و برای اثبات نظر خویش به ذکر چند نمونه اقدام کردند و در اولین نمونه که به برگردان «یأمرون بالمعروف» مربوط می‌شود، پس از بیان بررسی‌ها چنین فرمودند: «در اینجا خواننده در نمی‌یابد که ترجمه «معروف» کار نیک است یا کار پسندیده یا کارهای پسندیده یا اساساً خودش بیاید؟! نیز نمی‌فهمد<sup>۱۴</sup> «یأمرون» به معنای «فرمان می‌دهند» است یا «دعوت می‌کنند»؟! امکان است گفته شود: نیک و پسندیده و معروف نهایتاً به یک معناست، می‌گوییم: بله، ولی چرا همه را مثلاً «نیک» ترجمه نکردید؟ چرا بدون آنکه در عبارت عربی تغییری باشد، ترجمه فارسی متفاوت ارائه دادید؟! ممکن است گفته شود: بالاخره کار نیک و کار پسندیده تفاوت چندانی در معنی ندارد و از این رو ناهمگونی ترجمه لطمه‌ای به معنی نمی‌زند، می‌گوییم: در این مورد شاید، ولی در موارد دیگر معانی کاملاً متفاوت می‌شوند که ذیلاً می‌آید...» (ص ۳۶۲). ای کاش به هنگام نوشتن این مطالب توجه می‌فرمودند ناخواسته دارند به این شبیهه دامن می‌زنند که از بحث مذکور آگاهی کافی ندارند. آیا بهتر نبود این بحث را در برخی مقاله‌های نقد ترجمه دنبال می‌کردند و حداقل مشخص می‌ساختند مراد از یکسانی، برگردان آیات مشابه است یا «عبارات و کلمات» که در مقاله

۱۳. نوپدید بودن آن صرفاً از منظر ترجمه پژوهی قرآن است که عمری دوسه دهه دارد. درباره پیشینه این بحث و اختلاف دیدگاهی که در این زمینه وجود دارد مقاله‌های متعدد و چندین رساله دکتری و پایان نامه ارشد به نگارش درآمده است.

۱۴. آیا به کاربرد این گونه تعابیر که در چند مورد دیگر هم آمده، زبندۀ محقق قرآنی و مقاله پژوهشی است؟

آوردند؟ آیا نباید برای یک چنین بحث مهمی دستکم یک منبع معرفی می فرمودند؟ آیا اگر به خواسته ایشان عمل شود و واژه «معروف» در «یامرون بالمعروف» در چاپ های آتی در همه جا «نیک» ترجمه شود، مشکل حل می شود؟ و در این صورت تکلیف صدها ترجمه ای که چنین نکردند و شاید اعتقادی به آن نداشتند چیست؟ آیا آنها هم باید چنین می کردند و ترجمه شان از این جهت مشکل دار است؟ آیا در حال حاضر هم مترجمان باید این گونه ترجمه کنند و در غیر این صورت ترجمه درستی انجام نداده اند یا فقط در ترجمه حاضر باید چنین شود؟ آیا همین آیات را در ترجمه های مورد پسند خود ملاحظه فرمودند که چگونه برگردان شد؟ اگر به ترجمه های دیگر کاری نداشته باشیم و فرض کنیم مترجم، نظر ناقد را در ترجمه اعمال کند، منتقدان دیگر حق ندارند به مترجم بگویند چرا به دانش هایی نظیر «وجه القرآن» و «معانی القرآن» بی توجهی کردی و یک عبارت قرآنی را این گونه کلیشه ای و تکراری برگردان نمودی؟ آیا در یک مقاله علمی و در یک موضوع به شدت اختلافی می توان این اندازه سطحی سخن گفت؟ متأسفانه خواننده در بررسی نمونه های بعدی هم کم و بیش با همین نگاه مواجه می شود و به رغم ارائه نقدها، باز هم نشانه هایی از چنین استثناها مشاهده می کند که نمونه آن در صفحه ۳۶۳ آمد. یکسان سازی آیات، موافقان و مخالفانی دارد و از امور قطعی نیست که اگر در ترجمه ای رخ نداد جای ایراد باشد. حتی ممکن است ویراستار موافق آن باشد ولی مترجم مخالف باشد و آن را نپذیرد یا برعکس. چنانچه می تواند در نزد مترجمانی که بدان باور دارند هم متفاوت باشد و مترجمی با تکیه بر سیاق آیات، در برگردان برخی عبارات مشابه، یکسان عمل کند و مترجمی دیگر که وی نیز قائل به یکسان سازی است، همان عبارات را یکنواخت برگردان نکند. علاوه بر این، ملاک تشخیص «بافت یکسان» چیست و تعیین یکسانی یا نایکسانی این بافت بر عهده کیست؟ چه معیار مشخصی در این زمینه وجود دارد که نظر مترجم یا ناقد را بتوان با آن سنجید و دیدگاه درست را انتخاب کرد؟

## اسلوب های قرآنی

نگارنده در زمره نخستین ترجمه پژوهان قرآنی یک دهه اخیر است که به نقش اسلوب ها در برگردان قرآن توجه ویژه داشت و در بیشتر مقاله های ترجمه پژوهانه خود در این زمینه سخن گفت. حتی مقاله «روش شناسی اسلوب های نفی و تأکید در ترجمه استادولی» را بر همین مبنا منتشر ساخت و در مقاله «بررسی اجمالی ترجمه قرآن استاد مسعود انصاری» با نگاهی ویژه تر به بحث در این زمینه پرداخت. ناقد محترم نیز به این مسئله توجه داشت و در مواردی بدان اشاره نمود (ص ۳۷۴ و ۴۲۸). البته در آنچه نگارنده اسلوب می داند با آنچه ایشان به عنوان اسلوب معرفی می کند، اختلاف نظر زیادی وجود دارد و ظاهراً ایشان برخی قواعد نحوی را هم در زمره اسلوب ها قرار می دهند. مفصل ترین بخش اظهار نظر ایشان در دو صفحه ۳۹۷ و ۳۹۸ آمده که چنین فرمودند: «اما درباره اسلوب ها، موارد دیگری هم هست که به جهت اختصار از آن صرف نظر



شد و بسا در مقاله ای دیگر به آن پرداخته شود. از جمله: اسلوب أم منقطعه، اسلوب بل اضرابی و انتقالی، اسلوب «ألم ترالی» و «ألم تر»، اسلوب مفعول مطلق تأکیدی و نوعی، اسلوب اشتغال، اسلوب «کاد»، اسلوب حصر، اسلوب استثناى منقطع، اسلوب نعت سببی، اسلوب بدل (کل از کل، جز از کل، و اشتغال)، اسلوب ما (شرطیه یا موصوله) و من (بیانیه)، اسلوب من و من موصوله، اسلوب مضارع منصوب در جواب طلب، اسلوب مضارع مجزوم در جواب طلب، اسلوب صیغه مبالغه، اسلوب صفت مشببه، و او عطف به محذوف، اینها همه اسلوب های صرفی و نحوی است. در علوم بلاغی هم مترجم باید برای ترجمه استعاره و کنایه و مجازات مبنا داشته باشد. در مقاله حاضر به بلاغت پرداخته نشد، تمام اسلوب های نحوی نیز بررسی نشد؛ زیرا یک مقاله گنجایش همه آنها را ندارد. اگر می خواستیم به همه آنها پردازیم، بیش از هزار صفحه باید نوشته می شد. باری، اگر کسی بخواهد به ترجمه قرآن اقدام کند، به جزویزیگی ها و دانش هایی که باید داشته باشد، در حوزه نحو باید برای همه این اسلوب ها مبنا داشته باشد. به این معنی که اگر از وی پرسیده شود: «کاد» چگونه معنی می شود؟ بگوید: مثلاً به سه گونه و هر کدام هم تحت چه شرایطی. یا بگوید به یک گونه، آنگاه دلیل بیاورد. اینهایی که مطرح شد اسلوب های پرکاربرد و مسئله ساز هستند، برای برخی امور بزرگ مترجم باید مطالعه داشته باشد. مثلاً آیا ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» متفاوت است یا خیر؟ در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود و ببیند در نحو میان این دو فرقی گذاشته اند یا نه؟ اگر تفاوتی بود آیا هر کدام معادلی به فارسی دارند یا نه؟ چه پاسخ مثبت به این پرسش ها و چه پاسخ منفی، بررسی مفصل و دقیقی را می طلبد. به نظر نویسنده، اگر کسی مدعی است مترجم قرآن است، دست کم برای همین اسلوب های نحوی باید شیوه نامه داشته باشد. شیوه نامه استاد کوشا بسیار مختصر و آن هم بیشتر کلیات و تاریخ ترجمه است و آن ۲۹ بندی که به عنوان «اصول و مبانی این ترجمه» آمده، برخی مورد توافق غالب مترجمان است؛ یعنی کمتر مترجمی است که در آن اختلاف نظر داشته باشد... و برخی محل تأمل است... می شود با تسامح گفت تنها ۱۳ بند حرف تازه ای دارد». در بررسی این مطالب باید به چند نکته توجه نمود:

۱. اگرچه بارها از اسلوب سخن گفتند؛ ولی تعریف مشخصی از اسلوب مورد نظر خود ارائه ندادند تا بر سربیک تعریف توافق حاصل گردد و پس از آن، در میزان تأثیرشان در برگردان قرآن تبادل نظر شود. قاعدتاً اسلوب ها در مراحل بالاتر از قواعد قرار می گیرند. در حالی که بعید است همه آنچه که ایشان در بحث اسلوب ها قرار دادند، واقعاً اسلوب باشند. اینکه پس از ذکر مواردی گفته شود: «اینها همه اسلوب های صرفی و نحوی است»، پس معنای دستور زبان و قواعد صرفی و نحوی چیست؟ یا وقتی سخن از اسلوب «حتی إذا» می شود ولی در عمل کاربردهای مختلف آن بیان می گردد، آیا می توان پذیرفت اسلوبی بیان شد؟ همچنین وقتی درباره «اسلوب حال»

سخن گفتند (ص ۳۵۹) چیزی به نام «اسلوب حال» بیان نشد، بلکه معانی مختلف حال ذکر شد. این کاری است که در مورد سایر قواعد نحو هم می توان انجام داد و کاربردها و معانی مختلف آنها را استخراج کرد، بی آنکه اسلوبی ذکر شده باشد. اسلوب فراتر از دستور زبان است. مثلاً وقتی اسم های شرط در سیاق تأکید قرار گیرند، چگونه باید برگردان شوند و تکلیف مترجم در ترجمه آیاتی که به صورت (إِنْ... فَعَدَ)، (مَنْ... فَعَدَ)، (مَنْ... فَعَدَ)، (مَنْ... فَعَدَ) و مانند آن آمده، چیست و آیاتی مانند (فَأَنْ أَمِنُوا... فَقَدْ أَهْتَدُوا) در ۱۳۷/ بقره، (مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ) در ۲۳۱/ بقره و (مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) در ۱۵۸/ بقره چگونه باید ترجمه شوند؟<sup>۱۵</sup>

۲. مهم ترین نکته در بحث اسلوب ها، به کارگیری آنها در برگردان قرآن است. اسلوب های نحوی و بلاغی که ایشان از آن سخن گفتند می توانند در ترجمه متونی جز قرآن کاربرد داشته باشند؛ اما در برگردان قرآن اگر به «اسلوب های نحوی و بلاغی قرآن» بدل نشوند هرگز کارایی ندارند و در همه مواردی که قرآن از این اسلوب ها استفاده کرده نمی توان با توجه به نتایج اسلوب ها در ادبیات عرب به ترجمه قرآن اقدام کرد. ضمن اینکه بحث اسلوب ها در ترجمه متون عربی هم در آغز راه است، چه رسد در برگردان قرآن که در هیچ ترجمه ای مطرح نشد.

۳. فرمودند: «برای برخی امور ریز هم مترجم باید مطالعه داشته باشد. مثلاً آیا ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» متفاوت است یا خیر؟ در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود و ببیند در نحو میان این دو فرقی گذاشته اند یا نه؟ اگر تفاوتی بود آیا هر کدام معادلی به فارسی دارند یا نه؟ چه پاسخ مثبت به این پرسش ها و چه پاسخ منفی، بررسی مفصل و دقیقی را می طلبد» (ص ۳۹۸). از ایشان که بارها از نثر معیار سخن گفتند درخواست می شود این بخش را که فرمودند: «چه پاسخ مثبت به این پرسش ها و چه پاسخ منفی، بررسی مفصل و دقیقی را می طلبد» را به دقت بخوانند و شباهت آن را با نثر معیار مورد تأکید خود مقایسه کنند و ببینند چه بهره ای از آن برده است؟ به علاوه اینکه فرمودند: «در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود و ببیند در نحو میان این دو فرقی گذاشته اند یا نه؟» آیا از «توضیح و اوصاف» هم واضح تر نیست؟ مگر قرار است مترجم سراغ زبانی غیر از زبان عربی برود که تأکید شد در درجه اول باید سراغ زبان عربی برود؟ یا مگر کسی را می توان یافت که بدون مراجعه به زبان عربی، قرآن را ترجمه کرده باشد که تأکید کردند «باید به سراغ زبان عربی برود»؟ افزون بر این، آوردن «در درجه اول» زمانی درست است که درجه دوم و سوم در کار باشد. وقتی در ادامه مطلب سخنی از درجات بعدی نیست، آوردن «در درجه اول» طبق استاندارد ناقد چه تعریفی دارد؟ مهم تر از این، زبان عربی برای فهم معانی و کاربرد «کاد» در قرآن، یا تفاوت ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر»

۱۵. نمونه های نسبتاً زیادی از اسلوب های مورد نظر نگارنده در مقاله های سالیان اخیر روی در مجله «ترجمان وحي» منتشر شد که برای پرهیز از طولانی شدن بیشتر بحث، از ذکر آنها خودداری گردید.

و عدم تفاوت آنها سخن قابل اعتنائی ندارد و حتی اگر داشته باشد هم برای برگردان قرآن کافی نیست. آنچه در ترجمه قرآن اولویت دارد، منابع قرآنی همانند تفسیرها، ترجمه‌ها، فرهنگنامه‌ها و واژه‌نامه‌های قرآنی است و مترجم باید به اندازه‌ای در این زمینه توانمند و حرفه‌ای باشد که معادل‌های مورد نظر خود را از دل این منابع استخراج کند یا با توجه به تحول زبان، معادل‌های مناسبی بسازد. منابع مورد نظر ناقد برای ترجمه متون عربی لازم است و در برگردان قرآن تنها یکی از لوازم به شمار می‌آید. اگر باور ندارند منابعی معرفی کنند که تفاوت یا عدم تفاوت ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» در آنها آمده باشد.

۴. در بخشی دیگر به این نکته اشاره فرمودند که «درباره اسلوب‌ها، موارد دیگری هم هست که به جهت اختصار از آن صرف نظر شد... اگر می‌خواستیم به همه آنها بپردازیم، بیش از هزار صفحه باید نوشته می‌شد». صادقانه از ایشان تقاضا می‌شود این خدمت بزرگ را دست‌کم نگیرند و بخش‌هایی از آن هزار صفحه را ارائه فرمایند و علاقمندان به این مباحث را از حاصل تلاش‌های خویش بی‌بهره نسازند.

۵. اینکه فرمودند مترجم باید شیوه‌نامه داشته باشد کاملاً روشن و واضح است. نگارنده علاوه بر پاره‌ای مقاله‌های ترجمه‌پژوهانه، در مؤخره ترجمه استاد کوشا، در گفتار ویراستار نیز به تفصیل در این باره سخن گفته است. ضمناً چون مرزهای دانش میلی‌متری جابجایی شود جای خوشحالی است که ناقد محترم بیش از نیمی از شیوه‌نامه استاد کوشا را «با تسامح» پذیرفتند و دارای حرف تازه تشخیص دادند. حتی اگر بپذیریم حرف تازه بیش از این نیست هم باید به مترجم خدقوت و دست‌مریزاد گفت و ارزش همین سیزده بند را دست‌کم نگرفت.

۶. فرمودند: «مترجم برای بسیاری از اسلوب‌های نحوی روش ندارد. وی یا این اسلوب‌ها را دریافته یا دریافته، اما اهتمام جدی به انتقال درست و یکسان آنها نداشته است. چه صورت اول باشد و چه صورت دوم، باید در نشر ترجمه باز هم درنگ می‌کرد و با صاحب‌نظران به مشورت می‌نشست و پس از به نتیجه رسیدن به چاپ ترجمه خود اقدام می‌کرد» (۳۷۴). با چنین نگرشی آیا بهتر نیست ترجمه قرآن برای همیشه به کناری نهاده شود و باب ترجمه قرآن، نه فقط به زبان فارسی، بلکه به دیگران زبان‌ها هم مسدود گردد و بی‌جهت وقت و فرصت مترجمان و خوانندگان در کاری صرف نشود که نتیجه آن ترجمه‌های مانند ترجمه حاضر باشد؟! آیا این مطالب، طعنه آشکار به مترجمی در تراز استاد کوشا نیست که برگردانی ارائه نمود که ناقد هم نقاط قوتی در آن دید و به تمجیدش پرداخت؟ اگر واقعاً پس از نیم قرن درس و بحث در علوم اسلامی و در آستانه هفتادسالگی نتوان ترجمه‌ای عرضه کرد، دیگر چگونه می‌توان به برگردان قرآن امیدوار بود؟ سطح این ترجمه از کدام ترجمه‌ای که ناقد محترم برگردان آنها را پسندید، پایین‌تر است که نباید منتشر می‌شد؟ به علاوه، آیا این سفارش مخصوص استاد کوشاست یا همه مترجمان و وظیفه دارند چنین کنند؟ و

تکلیف آنها که «در نشر ترجمه باز هم درنگ» نکردند «و با صاحب نظران به مشورت» نشستند و پیش «از به نتیجه رسیدن به چاپ ترجمه خود اقدام» کردند، چیست؟ خود را در موضع برتر نشانند، برای مترجم دستورالعمل صادر کردن، ویراستاران را «ویرایشگران» و بی تجربه خواندن، تمجیدکنندگان را نهیب زدن، به خوانندگان هشدار دادن آیا نشانه دانش و خردمندی است؟

### نقش تفسیر در ترجمه

بررسی مقاله چنین نشان می دهد که اهمیت مراجعه به تفسیر در نزد ناقد تا بدان پایه است که ترجمه را بدون آن ناممکن می داند. امری که از نظر نگارنده درست نیست و با آن موافقتی ندارد. البته وقتی نگارنده سخن از مترجم به میان می آورد، هرگز همه کسانی نیستند که در تاریخ ترجمه از آنان با عنوان مترجم یاد می شود. مترجم واقعی در نزد وی همانند مفسر و مرجع هست که به هنگام تفسیر و افتا نظر تفسیری و فقهی خود را ارائه می دهد و مقلدی در طراز بالاتر نیست (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۲، ص ۶۹۴). مراجعه زیادی به آرای مفسران و استناد بیش از حد به اندیشه های تفسیری آنان نه تنها در همه موارد پسندیده نیست، بلکه در پاره ای موارد، مشکل آفرین است و مترجم را در میان انبوه دیدگاه های تفسیری سرگردان می سازد. مفسران به اقتضای مکتب فکری و اعتقادی، مشرب دینی و مذهبی، گرایشات عقلی و نقلی، توانمندی های فقهی و فلسفی و جهت گیری های سیاسی و اجتماعی، دیدگاه های تفسیری مختلف و بعضاً متضادی ارائه می کنند. در حالی که ترجمه چنین نیست و مترجم موظف است معنای مورد نظر خود را در قالب لفظی کوتاه و عبارتی مجمل بیان کند و هرگز فرصت شرح و بسط ندارد. چگونه می توان انتظار داشت مترجم از میان صدها دوره تفسیر که مطالب درست و نادرست بسیاری در آنها یافت می شود به ترجمه بپردازد؟ حتی مراجعه و استناد به چند تفسیر خاصی که ناقد توصیه فرمود هم هرگز نمی تواند دلیل قانع کننده برای اثبات یک رأی باشد؛ چرا که دیگران هم حق دارند با استناد به آرای مفسران دیگر، نظر دیگری ابراز نمایند و در این صورت، هیچ کس نمی تواند چیزی را رد یا اثبات کند؛ زیرا در تقابل فکری منتقد و مترجم، به همان میزان که منتقد حق دارد با تکیه بر آرای تفسیری مفسری خاص به رد نظر مترجم و اثبات عقیده خویش بپردازد، مترجم هم حق دارد با تکیه بر دیدگاه های ارائه شده در تفسیرهای دیگر به رد نظر منتقد و اثبات دیدگاه خود بپردازد و هیچ راهی برای اثبات درستی یا نادرستی نظریک طرف منازعه هم وجود ندارد؛ چون هر دو طرف دعوا به نظر تفسیری مفسری خاص استناد می کنند. اگر می فرمود مترجم باید به ترجمه هایی که از پیشینیان و معاصران باقی مانده مراجعه کند بسیار معقول تر و قابل پذیرش تر بود تا آنها را به چند تفسیر خاص ارجاع دهد. برای اثبات نادرستی توصیه ایشان خوب است اشاره شود آقای استاد ولی ترجمه «ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون» در آیه ۸۷ سوره بقره را از ترجمه الهی قمشه ای و فولادوند مورد انتقاد قرار می دهد که در ترجمه الهی قمشه ای هر دو فعل، مضارع و «گروهی

را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید» ترجمه شد و در ترجمه فولادوند هر دو فعل، ماضی و «گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را گشتید» برگردان گردید. آنگاه با تکیه بر جوامع الجامع، ترجمه پیشنهادی خود را این‌گونه عرضه می‌کند «گروهی را تکذیب کردید و گروهی را می‌کشید» (استادولی، ۱۳۷۴، ش ۶، ص ۴۶). اما پس از سال‌ها همین آیه را در ترجمه خود این‌گونه برگردان کرد: «گروهی را دروغگو شمرده و گروهی را می‌گشتید». نگارنده در مقاله‌ای که در نقد و بررسی ترجمه ایشان منتشر ساخت، این پرسش را مطرح کرد که آیا ترجمه قبلی شما که بر تفسیر جوامع الجامع تکیه داشت درست نبود، یا ترجمه فعلی شما بر تفسیر دیگری استناد دارد و برگردان درست همین است که اکنون ارائه کردید؟ یا از نگاه قبلی خود عدول کرده بر مبنای اندیشه‌های تفسیری تازه خود، چنین ترجمه‌ای ارائه فرمودید؟ به علاوه، اگر الهی قمشه‌ای و فولادوند پاسخ دهند ترجمه خود را بر پایه اندیشه‌های مفسری دیگر، مثلاً شیخ طوسی یا علامه طباطبایی ارائه کردند، چگونه می‌توان ثابت کرد آنها دچار اشتباه شدند و ترجمه شما که بر جوامع الجامع تکیه دارد، درست است؟ ضمن اینکه ممکن است مترجمان مذکور از این هم فراتر رفته پاسخ دهند ترجمه ارائه شده بر مبنای اندیشه‌های تفسیری خودشان است و ترجمه جناب‌عالی که بر مبنای جوامع الجامع عرضه شده، نادرست است، در این صورت چگونه می‌توان ثابت کرد سخن مترجمان اشتباه است و ترجمه درست همان است که شما ارائه فرمودید؟ (عاشوری تلوکی، ۱۳۹۷، ش ۴۳، ص ۴۳-۴۴). جالب است که همین مسئله در پاسخ دکتر یثربی به استادولی رخ داد. آقای استادولی در بررسی ترجمه دکتر یثربی، برگردان آیه پنجم سوره نساء را شاهد آورد و با تکیه بر اندیشه‌های تفسیری علامه طباطبایی به نقد ترجمه آیه مذکور و اثبات ترجمه مورد نظر خود پرداخت (استادولی، ۱۳۹۶، ش ۴۲، ص ۱۵۱). دکتر یثربی هم در پاسخ اظهار داشت: «در مورد اشاره‌ای که به تفسیر المیزان کرده‌اند، من در تفسیرم، بارها بر اساس دلایل و شواهد، با اجتهادها و نظرات مرحوم علامه موافقت نکرده‌ام [و آنچه آورده‌ام نظر تفسیری خودم هست که صحیح می‌دانم]» (یثربی، ۱۳۹۷، ش ۴۳، ص ۱۸۸)؛ و درست هم همین است. کسی که به جایگاه مترجمی قرآن رسیده، خود را در این جایگاه مجتهد و صاحب نظر می‌داند و معنا ندارد در اندیشه‌های ترجمه پژوهانه تحت تأثیر عظمت شخصیت‌ها قرار گرفته مرعوب بزرگی اندیشه‌هاشان شود، حتی اگر چنین شخصیتی علامه طباطبایی یا شیخ طبرسی باشد. این درسی است که از سیره رفتاری همان بزرگان باید آموخت که در آثار خود بارها از دیگران انتقاد کردند. بر این اساس، نه آنچه را که ناقد محترم تلاش کرد با تکیه بر دیدگاه‌های تفسیری مفسری خاص، اثبات کند، می‌توان نظر درست تلقی کرد. و نه آنچه را که در صدد نفی آن بود می‌توان دقیق دانست. نهایت اعتباری که این سخنان دارند آن است در نزد ناقد حجت باشند. هیچ‌گونه حجیت و اعتباری برای دیگران ندارند. ایراد اصلی ناقد این است که بخش‌هایی از دیدگاه مفسران پیشین را که با برداشت وی همخوانی دارد، قول فصل و سخن نهایی تلقی می‌کند و انتظار دارد دیگران هم بر طبق آن عمل کنند. در حالی

که مترجم و ویراستاران همه آن اندیشه‌ها را صرفاً یک نظر تفسیری می‌دانند و ارزشی بیش از این برایش قائل نیستند. شاید ذکر یک مورد از نمونه‌های متعددی که ایشان تلاش کردند به اثبات نظر خود ورد نظر مترجم بپردازند، بحث کنونی را روشن‌تر بیان کند. در بررسی آیه ۱۲ سوره حجر می‌نویسند: «فخر رازی به تفصیل نظری را که مترجم آورده رد کرده و به اثبات این نظر پرداخته است. در اینجا مجال طرح بحث نیست، فقط بدین منظور ذکر شد که اگر مترجم مبنایی را برای خود تعیین می‌کرد و مثلاً می‌گفت من در تفسیر آیات به مجمع البیان تکیه دارم، این اشکال از این ناحیه بر او وارد نبود، بلکه از این منظر وارد بود که یا نباید پاورقی می‌زد یا اگر پاورقی نوشت، باید همه وجوه را بگوید» (ص ۳۷۳-۳۷۴). چقدر جای تأسف است محقق که خود را صاحب مبنا می‌داند و از مترجم می‌خواهد تغییر مبنا دهد و رویکرد خود را به شیوه‌ای که ایشان باور دارد، تغییر دهد، این‌گونه سست و بی‌پایه سخن بگوید و نظر مترجم را به این دلیل که مورد تأیید فخر رازی نیست، مردود بداند. سخن در درستی یا نادرستی نظر مترجم نیست، بلکه بحث بر سر نوع استدلال ناقد است که بر محور رد فخر رازی یا تأیید طبرسی می‌چرخد. مگر ناقد محترم همه آنچه را که در تفسیر فخر رازی آمده قبول دارد که در این مورد خاص با تکیه بر آن به بطلان نظر مترجم رأی می‌دهد؟ مگر فخر رازی حرف اول و آخر را بیان کرده که مترجم موظف باشد آن را بپذیرد؟ صدها کتاب و مقاله در نقد و بررسی اندیشه‌های فخر رازی نگاشته شد و برخی آرای وی به صراحت مردود اعلام می‌شود، چگونه انتظار دارند مترجم به دلیل رد فخر رازی از نظر خود عدول کند و نظر ناقد را بپذیرد؟ مترجم برای خود صاحب رأی و نظر است و دیدگاه تفسیری و ترجمه‌ای خود را دارد. رد یا تأیید فخر رازی و امثال وی تنها در حد یک نظر تفسیری ارزش دارد نه بیشتر.

## موضوع پاورقی‌ها

یکی از پرتکرارترین موضوعات مقاله، مسئله پاورقی‌هاست که ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. هیچ مترجمی نمی‌تواند دیدگاه‌های منتقدان را پیش‌بینی کند و همه آنچه را که ممکن است آنها در آینده از وی بخواهند، در ترجمه‌اش بیاورد. حتی پس از انتشار هم همه پیشنهادها امکان عملی ندارد و فراهم نمودن همه آنچه را که منتقدان می‌گویند، حتی اگر درست باشد هم به آسانی میسر نیست. هم ظرفیت پانوش‌ها محدود است، هم توان علمی مترجم محدودیت دارد و هم نیاز مخاطبان متفاوت است. برخی مطالب هم به شیوه‌نامه مربوط می‌شود که مترجم می‌تواند به عنوان پی‌نوشت در پایان ترجمه بیاورد. ولی در مورد پانوش‌ها جز این نمی‌توان گفت که امکان آوردن همه موارد فراهم نیست. در مقاله انبوهی از پیشنهادها آمده که با فرض درستی هم امکان افزودن ندارند. ضمن اینکه در برخی موارد اصلاً درست نیست و در حد یک نظر شخصی ارزش دارد.

۲. رسالت نقد پیشنهاد و انتقاد است و وظیفه منتقدان بیان ایرادها و ارائه راهکارها در راستای برطرف ساختن اشکال هاست. تعیین تکلیف برای مترجم از حوزه نقد و اختیارات ناقد بیرون است. تشخیص به سازی و اصلاح ترجمه هم برعهده مترجم است و نه حتی ویراستاران. حداقل پرسش در زمینه «باید» های فراوان ناقد این است که براساس چه منطق و معیاری مترجم و ویراستاران باید نظر ناقد را بپذیرند و هر آنچه ایشان باور دارد و می گوید جامعه عمل بیوشانند؟ ناقد چگونه به این اطمینان رسیده که آنچه می گوید درست است که از مترجم می خواهد به خواست وی گردن نهد؟ از آنجاکه تعداد این موارد متأسفانه زیاد است برای روشن تر شدن بحث به این نمونه توجه فرمایید که در نقد یکی از پاورقی ها نوشت: مترجم در پاورقی شماره ۶ صفحه ۴۲۹ نوشت: قدور راسیات، دیگر های استوار، پابرجا و ثابت. آنگاه ضمن طرح اشکالات خود چنین آورد: «الف. آیا با وجود استوار، آوردن دو صفت پابرجا و ثابت هم نیاز بود؟ ب. «رُسُو» چون مصدر است به معنای استواری و پابرجایی و ثبوت است. و آن گونه که نوشته شد معنای «راسی» یعنی به صورت اسم فاعل این ماده است. علاوه این کلمه را «رسو» [به سکون سین] هم می توان خواند. ج. وقتی گفته می شود: «قدور راسیات: دیگر های استوار»، پابرجا و ثابت»، معلوم است که مصدرش هم به معنای استواری و پابرجایی و ثبوت است و دیگر نیازی به ذکر آن نبود. وظیفه مترجم ارائه فرهنگ لغت در پاورقی نیست. علاوه بر آنکه اگر هم بخواهد چنین کند، ذوق و سلیقه ایجاب می کند اولاً: تا حد امکان مترادف نیاورد...» (۴۰۲). اما جای شگفتی است چگونه ناقد محترم توجه نفرمود وقتی می گوید «ذوق و سلیقه ایجاب می کند» باید به دو پرسش مهم نیز پاسخ دهد که اولاً چنین وجوب و ایجابی از کجا می آید؟ ثانیاً ذوق و سلیقه چه کسی مراد است؟ اگر ذوق و سلیقه ملاک است، چرا ذوق و سلیقه مترجم و ویراستاران اعتبار نداشته باشد و چرا آنها حق نداشته باشند برطبق ذوق و سلیقه خود عمل کنند، ولی ناقد حق داشته باشد با تکیه بر ذوق و سلیقه خود برای آنها تعیین تکلیف کند و نقشه راه ترسیم نماید؟ ناقد محترم دقت نفرمود به محض اینکه پای ذوق و سلیقه را به میان آورد، دیگر نمی تواند ذوق و سلیقه خود را ملاک قرار دهد و باید بپذیرد مترجم و ویراستاران هم ذوق و سلیقه دارند و بر مبنای همان که برخاسته از تخصص و اجتهادشان است حق دارند آن گونه که علم و آگاهی شان فرمان می دهد تصمیم بگیرند و بر اساس آن عمل کنند. ضمن اینکه بسیاری از آنچه در مقاله آمد و «باید» هایی مطرح شد، اصلاً اشکال نیست، اختلاف سلیقه و اختلاف دیدگاه است که در این گونه امور طبیعی است و به این همه طول و تفصیل نیازی نبود.

۳. در صفحات ۴۰۷-۴۰۹ از ضرورت پانویشت ها سخن گفتند و چنین فرمودند: «طبق این نظر «لام» موطنه است. این کلمه «موطنه» یک اصطلاح جا افتاده است و ترجمه آن به آماده کردن زمینه قسم اگرچه جالب است، ولی علمی نیست. دست کم باید در پاورقی یا پرانتز اصل کلمه

«موطنه» را می‌آوردند... مترجم بارها در ترجمه خود او عطف را به «ولی» ترجمه کرده؛ یعنی به معنای «لکن» دانسته؛ به عبارت دیگر برایش معنای استدراک گرفته، ولی در پاورقی متذکر نشده است... «ذات الصدور» یعنی: «دارنده سینه‌ها». این کجا و «راز سینه‌ها»؟! این مطلب نیازمند پاورقی است و مثلاً توضیح دهد که ابوحنبلان می‌گویند... همچنین ابوالفتوح هم می‌گوید... باری لازم بود مترجم محترم برای «ذات الصدور» توضیحی اینچنین ذکر می‌کرد... بسیار جاها مترجم کلمه یا عبارتی را به عنوان افزوده خود داخل قلاب آورده که می‌شد کلمه یا عبارتی دیگر هم به جای آن آورد. در این گونه موارد باید پاورقی زده شود و نظریات دیگر هم ذکر گردد. چند نمونه از موارد بی‌شمار... مترجم «حمایت» را به عنوان کلمه مقدر دانسته، حال آنکه طبق برخی تفاسیر، می‌توان کلمه‌ای همچون «ضیافت» را هم به عنوان کلمه مقدر دانست... مترجم در پاورقی از قول التحریروالتنوییر گفته که «ب» در «به» سببیه است و ضمیر «ه» نیز به شیطان برمی‌گردد. این یک نظریه است، نظریه دیگر آنکه «ب» معنای الصاق می‌دهد و ضمیر «ه» نیز به خدا بازگشت دارد... بنابراین مترجم باید در پاورقی این نکته را هم مطرح می‌کرد. از این موارد بسیار زیاد است... اینجا باید مترجم وجه دوم را هم ذکر می‌کرد؛ زیرا وجهی قوی است و نظیر هم دارد... اینکه تأکید داریم در پاورقی باید بقیه وجوه اعرابی و البته وجوه مهم و نه هر «قیل» ای که در کتب تفسیر آمده است، بگوید، از آن روست که خود مترجم نیز در برخی جاها چنین کرده است... اینجا در پاورقی باید توضیح بدهند... و نیاز داشت در پاورقی ذکر شود. جالب است که برای این آیه پاورقی خورده، ولی این دو مطلب مهم در آن ذکر نشده است! عجیب است که ناقد توجه ندارد وقتی آوردن معانی واژه‌ها را هم محل تأمل می‌داند و می‌فرماید: «نمی‌دانم مترجم چه کار کردی برای پاورقی در نظر دارد؟ گویا معتقد است همه معانی یک کلمه باید مطرح شود و ترجمه قرآنش یک فرهنگ لغت کوچک هم باشد!» (ص ۳۹۹)، چگونه بی‌توجه به همین یک مطلب، آوردن این حجم از نکته‌ها را توصیه می‌فرماید؟ اگر فرض شود مترجم همه این موارد را در ترجمه‌اش لحاظ کند و دقیقاً بر طبق آنچه وی فرمود عمل نماید، ایشان یا منتقدی دیگر حق ندارند عبارت مذکور را به گونه‌ای دیگر درآورده بگویند: (نمی‌دانم مترجم چه کار کردی برای پاورقی در نظر دارد؟ گویا معتقد است همه نکته‌های تفسیری و دستوری یک کلمه باید مطرح شود و ترجمه قرآنش یک تفسیر فشرده و یک دوره صرف و نحو مختصر هم باشد)؟ علاوه بر این، آیا ناقد ترجمه‌های قرآن نباید توجه داشته باشد وقتی می‌نویسد: «اینکه تأکید داریم در پاورقی باید بقیه وجوه اعرابی... را بگوید» در جایگاهی نیست که تأکید یا عدم تأکید وی برای دیگران حجت باشد؟ آیا نباید توجه کند تأکید ایشان موضوعی صد درصد شخصی است که صرفاً به خودشان مربوط است و برای دیگران اعتباری ندارد؟

۴. در بحث تفسیری نسبتاً مفصلی که درباره «نجوی» مطرح فرمود و چند صفحه را بدان



اختصاص داد - که از نظر مترجم می‌تواند تفصیل بلاطائل تلقی شود<sup>۱۶</sup> - درباره اهمیت پانوشت‌ها چنین آورد: «آنچه جایش در این پاورقی خالی است آن است که مترجم بگوید: در ساختار «نجوی» از نظرویرژگی‌های صرفی دو احتمال می‌رود: ۱. جمع نَجَى است مانند: جریح - جرحی و قتل - قَتَلَى، ۲. مصدر است. آن‌گاه در صورت دوم مانند: «عدل» در عبارت «زید عدل» است یا مانند «لکن البرّ» [بقره (۲)/ ۱۷۷]؛ یعنی که یا باید «نجوی» را به تأویل برد و بگوییم گویا چنین بوده: «اذ هم مُتَنَجِّونَ یا نَجِّیون»، یا آن را مضاف الیه برای کلمه ای دال بر مالکیت دانست؛ یعنی بگوییم مثلاً در اصل بوده: «اذ هم دُووا نجوی» - چنان‌که در تأویل «زید عدل» می‌گویند: زید عادل یا زید ذو عدل و در «لکن البرّ» می‌گویند: لکن ذا البرّ یا لکن البرّ بَرّ؛ طبرسی می‌گوید: «وَ اذ هم نَجوی؛ اى: مُتَنَجِّونَ، وقيل: هم دُووا نجوی» (ص ۳/۶۹) آیا واقعاً ناقد محترم فکر می‌کند اگر مترجم چنین می‌کرد دیگر مشکلی نبود؟ اگر مترجم تعهد بدهد دقیقاً همین عبارات را در چاپ بعدی در پانوشت می‌آورد، اشکال برطرف می‌شود؟ اگر پیش از بیان ایشان، مترجم عین عبارت‌های مذکور را در ترجمه می‌آورد، نمی‌گفت جناب کوشا! گویا ترجمه قرآن را که مخاطبی عام دارد با کتاب‌های تخصصی علوم قرآن و ادبیات عرب اشتباه گرفتی که چنین مطالب تخصصی را در پانوشت ترجمه ذکر کردی؟ آیا ایراد نمی‌گرفت چرا متون عربی سنگینی که ذکر شد و همه مخاطبان به راحتی آنها را در نمی‌یابند در پانوشت آوردی؟ به علاوه، همان‌گونه که ایشان به دلیل پاره‌ای ملاحظات مانند محدودیت حجم مقاله به خود حق می‌دهد برخی مطالب را نیاورد و با صراحت بفرماید: «سخنان فخر رازی در توضیح این استثنای بسیار خواندنی است که اگر بیم اطاله نبود، آن را نقل و ترجمه می‌کردم» (ص ۳۵۷)؛<sup>۱۷</sup> آیا نباید برای مترجم هم این اندازه حق قائل شود و احتمال بدهد که شاید

۱۶. این نکته به موضوع «نجوی» اختصاص ندارد و در موارد متعددی رخ داد. مثلاً هفت صفحه به یک بحث اختلافی مانند «التفات» اختصاص یافت و از صفحه ۳۹۰ تا صفحه ۳۹۷ به بحث در این زمینه پرداخته شد. در حالی که این‌گونه مباحث را می‌توان در یک صفحه مطرح کرد و منابع مورد استناد و طرف را برای اطلاع خواننده ذکر نمود.

۱۷. ممکن است ناقد محترم عبارت مذکور را بدین منظور بیان نکرده باشد که توانمندی خود در زبان عربی را به رخ بکشد یا چنین توانایی را به اثبات برساند؛ اما متأسفانه بیان مطالب به گونه‌ای است که شبهه مذکور را منتفی نمی‌سازد. در دنیایی که دانستن زبان دوم و سوم در بسیاری از کشورها الزامی است، و توانایی برخی افراد در فراگیری زبان به اندازه‌ای است که - چنانچه خبرگزاری‌ها در همین ایام (۱۴۰۲/۶/۶) گزارش دادند - برخی تا بیست و سه زبان را یاد گرفته‌اند، دانستن زبان عربی برای پژوهشگر این زبان امر با اهمیتی تلقی نمی‌شود. به علاوه، آوردن این نکته که اگر «بیم اطاله نبود نقل و ترجمه می‌کردم» در یک مقاله پژوهشی که مخاطبانی خاص دارد و نباید کشکول وار نوشتن آن را بی‌بینه محقق قرآنی است؟ محققان در این‌گونه موارد، برای اینکه شبهه‌ای همانند آنچه ذکر شد پیش نیاید و به خوانندگان هم بی‌احترامی نشده باشد معمولاً چنین می‌نویسند: (فخر رازی در این زمینه توضیحات خواندنی / ارزنده / ارزشمند / خوبی دارد که علاقمندان به تفصیل بیشتر را بدان ارجاع می‌دهیم) و پس از آن، آدرس منبع را ذکر می‌کنند. ضمناً چه میزان پذیرفتنی است تنها دغدغه محقق در نگارش مقاله پژوهشی که قرار است در یک مجله تخصصی انتشار یابد، «بیم اطاله» باشد؟ سخنان «بسیار خواندنی» در تمام زمینه‌ها وجود دارد. مگر قرار

وی نیز به دلیل همین محدودیت‌ها، بسیاری از آنچه را که مایل بود در پانویست‌ها بیاورد، نیاورده است؟ آیا مترجم حق ندارد با توجه به این موارد بپرسد ناقد محترم در پی ایراد یابی و اشکال‌یابی است یا خدای نکرده ایرادسازی و اشکال‌تراشی؟

۵. در چندین مورد پس از بحث و بررسی فرمود: «این عبارت مبهم است، به پاورقی توضیحی نیاز دارد» (۳۵۴)، «باید در پاورقی مشخص می‌شد» (۳۶۵)، «باید این نکته را در پاورقی متذکر شد» (ص ۳۸۰). «لازم بود این مسئله را در پاورقی گوشزد می‌کرد... اینها از جمله پاورقی‌های لازم است که نیامده است» (ص ۴۱۸). «مترجم باید در پاورقی این دو وجه و وجه ذیل را توضیح می‌داد» (۴۱۷). «باید در پاورقی گوشزد می‌کرد» (ص ۴۱۹). «مترجم باید این نکته را در نظر داشته‌ایم، ولی به قطعاً باید در پاورقی تذکر می‌دادند که این نکته را در نظر داشته‌ایم، ولی به سبب مخاطب محوری و روان بودن ترجمه خلاف آن عمل شد» (۳۸۷). امید است ایشان در پاسخ احتمالی خود بیان فرمایند چنین «باید»‌هایی از کجا سرچشمه می‌گیرد و منطق آن چیست و چرا مترجم موظف است به «باید»‌های ایشان گردن نهد؟ خصوصاً چنین «باید»‌هایی که در پاره‌ای موارد با «حتماً» و «قطعاً» نیز تأکید شده‌اند. مگر سخن از برگردان آیات است که بتوان نادرستی آن را اثبات کرد. بحث درباره کیفیت نگارش پانویست‌ها و چگونگی ارائه آن است که به تشخیص مترجم می‌تواند متفاوت از چیزی باشد که ناقد انتظار دارد. آنچه ایشان در این «باید»‌ها فراموش کرده آن است که اگر قرار باشد نقد و بررسی ترجمه در یک مقاله پژوهشی این‌گونه باشد، در آن صورت مترجم نیز پرسش‌های فراوانی دارد و مایل است بداند آیا بهتر نبود به جای این همه نقل از «مجمع البیان» و «التحریر و التنویر»، به «المیزان» و «الاساس فی التفسیر» هم ارجاع داده می‌شد؟ چگونه است تفسیر «نمونه» در زمره منابع ایشان قرار گرفت، ولی «المیزان» جایگاهی در مقاله نیافت؟ آیا بهتر نبود در برخی مباحث مانند «تطهر»، دیدگاه علامه طباطبایی ذکر می‌شد و فرق این واژه با برخی واژه‌های مشابهش مانند «تطهیر» و «طهارت» بیان می‌گردید؟ چرا تنها در یک مورد در پاورقی به «البرهان» زرکشی استناد شد و هیچ اشاره‌ای به «الاتقان» سیوطی و «التمهید» معرفت نشد؟ آیا بهتر نبود در ادامه پاورقی شماره ۲۱ در اثبات معانی متعدد «حال» به منابع مختلف قرآنی مراجعه می‌شد و به جای استشهاد به نظم و نثر عربی، آیات قرآن به عنوان شاهد ذکر می‌گردید؟ آیا بهتر نیست در تکمیل پاورقی ۳۰ صفحه ۳۷۶ علاوه بر استناد به شعر کعب بن زهیر، از حسان بن ثابت و فرزدق یا گمیت و دعبل هم شعری نقل می‌شد تا بر غنای دیدگاه ارائه شده، افزوده می‌گردید؟! آیا بهتر نبود در توضیح «غرقاب» به جای استناد به تک بیتتی از خاقانی، آن هم به نقل از لغت‌نامه، به شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ یا غزلیات سعدی و

است محقق همه آنها را در مقاله بیاورد و جنگ‌واره ارائه دهد که با حسرت گفته می‌شود «اگر بیم اطاله نبود، آن را نقل و ترجمه می‌کردم»!

مثنوی مولوی هم مراجعه می‌شد و از ابیات احتمالی دیوان آنها هم بهره می‌برد؟ آیا بهتر نبود در بیان معنای «ف»، علاوه بر دیوان عصمت بخارایی، به دیوان شاعران پارسی‌گوی دیگر هم مراجعه می‌شد و شواهدی نقل می‌گردید و...؟ ایراد پنهان «باید»‌ها این است که تصور می‌شود ترجمه با مقاله تفاوت دارد و در ترجمه مراعات «باید»‌هایی لازم است که ضرورتی به رعایت آن در مقاله نیست. در حالی که مقاله و ترجمه از نظر مراعات آیین نگارش و رعایت اصول پژوهش مانند هم هستند و مراعات این معیارها در هر دو ضروری است.

### پیش فرض‌های نادرست و داوری‌های شتابزده

یکی از موارد غیر قابل توجیه، پیش فرض‌های شتابزده و قضاوت‌های نادرستی است که متأسفانه بارها در مقاله آمد و بر اساس آن، درباره مترجم و ویراستاران مطالبی بیان گردید که هرگز زببندۀ محقق قرآنی و مقاله پژوهشی نیست. مثلاً در جایی نوشتند: «مترجم ضرورتی ندیده است در عبارت «به خدا کفر می‌ورزند» تغییری دهد. سببش هم به نظر می‌رسد رواج فوق العاده آن است، اما مگر هر چیزی رواج دارد سراسر است و با نثر معیار همخوانی دارد؟!» (۳۵۳). ناقد محترم چگونه کشف کرد مترجم به سبب «رواج فوق العاده» تغییری در عبارت نداد که ناهمخوانی آن با نثر معیار را ایراد ترجمه به شمار آورد؟ ایشان با چه منطق و استدلالی به این یقین رسید که آنچه تصور کرده درست است که در ادامه مطلب دوبار نشان پرسش و تعجب آورد تا شگفت و عجیب بودن نظر مترجم را بیان کند، اگر نگوئیم برای طعنه و تمسخر بوده است؟ همچنین در توضیح واژه «لَمَّا» در آیه ۱۱۱ سوره هود می‌نویسد: «چطور به ذهن مترجم و ویراستاران نرسیده است؟! شاید علتش این باشد که این تکه از عبارت، کپی برداری از ترجمه تفسیر جوامع الجامع با اندکی تصرف است. متن ترجمه تفسیر «جوامع الجامع» چنین است: «لام در «لما» برای آماده کردن زمینه قسم است، و «ما» زایده، و معنای جمله این است: به خدا سوگند که پروردگار تو تمام کارهای آنها را از زشت و زیبا و کفر و ایمان، به آنها برمی‌گرداند». اما چرا در جوامع الجامع چنین آمده؟ زیرا طبرسی معتقد است که لما به تخفیف لام است؛ یعنی قرائتی غیر از قرائت حفص از عاصم را پذیرفته است؛ چنان که یک سطر پس از این مطلب می‌گوید: «و قُرئَ لَمَّا بالتشديد مع إنَّ الثقيله والخفیفه، و كلاهما مشكل». و نویسنده پاورقی و ویراستاران در نیافته اند که این توضیح عملاً به درد نمی‌خورد؛ زیرا قرآنی که به ترجمه آن پرداخته شده، به قرائت حفص از عاصم است و در آن «وإنَّ كلاً لَمَّا...» آمده است! (ص ۴۰۵-۴۰۶). آیا ادب نقد و اخلاق پژوهش به ایشان اجازه داد پیش فرض‌های نادرست خویش را مبنای قضاوت نا عادلانه قرار دهد و با طعنه و کنایه‌ای اینچنین با مترجم و ویراستاران رفتار کند، یا به جایگاهی رسیدند که به مراعات ادب و اخلاق نیازی ندارند؟ آیا می‌توانند بفرمایند با چه معیاری به این نتیجه رسیدند «نویسنده پاورقی و ویراستاران» این اندازه نا آگاه بودند که دریافتند «این توضیح عملاً به درد نمی‌خورد» و فقط

شخص ایشان متوجه شدند؟ عدالت و انصاف مورد تأکید و مورد نظر ایشان همین است، یا ضرورتی نمی بینند به عدل و انصاف رفتار کنند؟<sup>۱۸</sup>

## روش های مدنظر ناقد در برگردان قرآن

ناقد محترم در بخشی از مباحث خود پیشنهادهایی را برای ترجمه قرآن بیان فرمودند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود و به اجمال مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. در بحثی چنین فرمودند: «اگر جناب کوشا مثلاً تفسیر مجمع البیان را در کنار دست خود می گذاشتند و برای ترجمه هر آیه بدان مراجعه می کردند، به این اشتباه دچار نمی شدند» (ص ۳۷۲). به باور نگارنده، این گونه نگریستن به ترجمه درست نیست و مترجم نباید همانند مقلدانی که به هنگام نیاز، سراغ رساله های مراجع می روند تا پاسخی برای مشکل شرعی خویش بیابند، مقلدوار عمل کند. مترجم واقعی کسی است که پیش از ترجمه، ده ها سال در حوزه تفسیر و ترجمه تلاش کند تا با افزایش آگاهی های تفسیری و ترجمه ای به تدریج به سرحد اجتهاد برسد و ملکه استنباط در وی پدید آید. همان گونه که لازم است همین کار را هم زمان در مباحث ترجمه پژوهی قرآن انجام دهد و پیش از ترجمه، سالیان درازی را صرف آموختن مباحث مختلف زبان مبدأ و مقصد نماید که نیازی نباشد برای برگردان تک تک آیات سراغ آثار تفسیری یا زبانی خاصی برود. دلیل نادرستی سخن مذکور مترجمانی هستند که چنین کردند ولی ترجمه شان بی اشکال نشد. آیا مترجمی که به فرموده ناقد محترم هفده سال برای ترجمه وقت صرف کرد و تفسیرهایی همچون «تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشف زمخشری را مبنای پی نوشت های تفسیری خود قرار داد» (ص ۳۵۶) و از تفسیرهای معاصر از «المیزان و نمونه و روح المعانی آلوسی نیز استفاده کرد» (همان)، توانست ترجمه ای بی اشتباه عرضه کند که به دیگران توصیه می شود اگر چنین می کردند ترجمه شان بی اشکال می شد؟ و اساساً مگر ترجمه بی اشکال و برگردان بی اشتباه ممکن است؟<sup>۱۹</sup>

۲. در ادامه مطلب قبل چنین آوردند: «بالاخره کسی که به ترجمه قرآن اقدام می کند، برای یافتن معنای کلمه منابعش تفاسیر متقدم مانند کشاف، مجمع البیان، تبیان، فخر رازی، لغت نامه های کهن مانند صحاح، مقاییس، النهاية ابن اثیر و لغت نامه های قرآنی همچون مفردات راغب و کتب غریب القرآن است و بسیار پیش می آید که لغت نامه ها معنایی گفته اند و کتب تفسیر معنایی

۱۸. اگر بناست بر مبنای سخن ناگفته و نانوشته مترجم و ویراستاران این گونه قضاوت شود، آیا آنان حق ندارند بیان این مطالب را خود شیفتگی بیش از حد ناقد برای به رخ کشیدن آگاهی های تفسیری بدانند که

می خواهد بدین وسیله به دیگران بفهماند نه تنها اصل مطلب، بلکه جلد و صفحه منبع را هم می داند؟! ۱۹. مطمئناً همه مترجمان در موارد نیاز به منابع تفسیری، لغوی و غیره مراجعه می کنند. ولی اینکه «برای ترجمه هر آیه» باید بدان ها مراجعه کرد به هیچ وجه سخن درستی نیست.

دیگر. وقتی یک منبع داشته باشد، این تشنت‌ها در ترجمه‌اش راه نمی‌یابد» (ص ۳۷۲).<sup>۲۰</sup> در ارزش و اعتبار منابع مذکور کمترین تردیدی نیست. اما آیا ایشان توجه دارند اینکه فرمودند مترجم باید مبنا داشته باشد از «توضیح و اصحات» هم واضح تر است؟ مگر می‌شود محقق را یافت که مبنا نداشته باشد؟ مبنا داشتن نه فقط در ترجمه، بلکه در همه زمینه‌ها لازم است. ولی این مبنا را چه کسی تعیین می‌کند؟ مگر منتقد می‌تواند برای مترجم مبنا تعریف کند و از وی بخواهد بدان ملتزم باشد؟ به علاوه، چه کسی گفته سخن آنها در همه موارد منبع نهایی و قول فصل است؟ هر مترجمی حق دارد صاحب رأی باشد و «منبع نهایی» و «مبنای» مورد نظر، می‌تواند شخص مترجم باشد و نه لزوماً دیگران و آثارشان. چنانچه در همه علوم چنین است و مثلاً علی‌رغم اینکه علامه طباطبایی بارها در المیزان از مجمع البیان و دیگر آثار پیشینیان بهره برد، در موارد فراوانی به نقد آرای آنان پرداخت و گاهی به رد دیدگاهشان اقدام کرد. حتی ناقد هم بر مبنای همین نکته عمل کرد و به نقد ترجمه پرداخت و علی‌رغم اینکه می‌دانست استاد خرمشاهی پیشکشوت ویراستاری و استاد نقد ترجمه هاست، باز هم به ترجمه‌ای که ایشان ویراستارش بود، انتقاد کرد.

۳. در جای دیگری در همین زمینه فرمودند: «بسیاری از کلمات و عبارات قرآنی بیش از یک وجه اعرابی دارند؛ همان‌گونه که بسیاری هم بیش از یک معنی دارند. باز در بسیاری موارد واقعاً ترجیحی میان وجه اعرابی و معانی نیست. بنابراین اگر مترجم یک معنی یا یک وجه اعرابی را در ترجمه خود وارد کند، خواننده می‌تواند بدو اشکال کند که چرا فلان وجه اعرابی را نپذیرفتی؟! اما وقتی بگوید: من مثلاً منبع نهایی و فیصله بخش را تفسیر کشاف قرار داده‌ام، خواننده درمی‌یابد این معنی یا این وجه اعرابی نظر زمخشری است. آنگاه اگر اشکالی دارد، دیگر طرف خطابش مترجم نیست» (ص ۳۷۲).<sup>۲۱</sup> اگر «در بسیاری موارد واقعاً ترجیحی میان وجه اعرابی و معانی نیست»، ذکر «منبع نهایی و فیصله بخش» که بر آن تأکید دارند، چه ضرورتی دارد؟ به علاوه، در عبارت «بسیاری از کلمات و عبارات قرآنی بیش از یک وجه اعرابی دارند»، ادعای بزرگی نهفته است. از ایشان درخواست می‌شود منابع این سخن را بیان فرمایند تا برای تحقیق بیشتر بدان‌ها مراجعه شود.

۴. در بخش دیگری از سخن پایانی به دانش‌های مورد نیاز ترجمه اشاره کردند که باید یادآور شد همه آن دانش‌ها در ترجمه دخالت ندارند. دانش‌هایی نظیر ناسخ و منسوخ و شأن نزول به هیچ وجه تأثیر مستقیمی در ترجمه ندارند. در اصل وجود ناسخ و منسوخ به شدت اختلاف است

۲۰. ملاحظه می‌شود که به هنگام برشمردن تفسیرها، پس از «کشاف، مجمع البیان، تبیان»، «فخر رازی» آمد در حالی که فخر رازی مفسر است نه تفسیر.

۲۱. آیا مترجم اجازه دارد نتیجه‌گیری بخش پایانی مطالب مذکور را مصداق روشن «توضیح و اصحات» بداند؟ بیان این‌گونه مطالب شاید در کلاس‌های درس یا جلسه‌های تفسیر پرجاذبه باشد؛ اما در یک مقاله پژوهشی که مخاطبانی خاص دارد قطعاً کلیشه‌ای و تکراری، و فاقد هرگونه ارزش است.

و از چند صد آیه منسوخ ذکر شد تا کمتر از انگشتان یک دست و تا مرحوم خوبی که حتی یک آیه راهم منسوخ نمی‌داند.<sup>۲۲</sup> چگونه با چنین وضعیتی می‌توان توقع داشت امری که در بود و نبودش حرف و حدیث هست در ترجمه قرآن دخالت داشته باشد؟ اگر ایشان معتقدند دخالت دارد نمونه‌های مورد نظر خود را ذکر فرمایند. دانش شأن نزول هم وضعیت بهتری در مقایسه با ناسخ و منسوخ ندارد و به دلیل احادیث جعلی فراوانی که در این زمینه وجود دارد و به تعبیر علامه طباطبایی گاهی برای یک آیه چندین شأن نزول بعضاً متضاد ذکر شده،<sup>۲۳</sup> کمترین تأثیری در ترجمه ندارند.

### برخی نکته‌های دیگر

۱. از بررسی مقاله چنین برمی‌آید که هر چند ناقد محترم در عالم ذهن و تئوری تنها شیوه درست برگردان قرآن را در ترجمه ارتباطی و مفهومی منحصر می‌داند؛ ولی در عمل تطبیق گرامی شود و ترجمه‌هایی ارائه می‌دهد که در بیشتر موارد همان ترجمه تطبیقی با اندکی افزوده تفسیری است. مانند برگردان ۱۱۲/ بقره که این‌گونه آورد: «کسانی که خود را تسلیم [فرمان] خدا کنند و در عین حال نیکوکار باشند، پاداششان نزد پروردگارشان [محفوظ] است و نه ترسی بر آنها [حاکم] است و نه اندوه می‌خورند» (ص ۳۷۷). همچنین ۲۳/ یونس را چنین برگردان نمود: «اوست که شما را در خشکی و دریا به حرکت درمی‌آورد [که شما به سمت دریا می‌روید] تا [سوار کشتی شوید] وقتی [سوار شدید و] در کشتی قرار گرفتید و کشتی‌ها با بهره‌گیری از بادی موافق شما را حرکت دهند و از این امر خوشحال شوید، تند بادی بیاید و موج نیز از هر جا به سراغتان آید و یقین کنید که از هر سو [به بلا] احاطه شده‌اید، [آنگاه با اعتقاد خالص به درگاه خدا]، دعا می‌کنید [و می‌گویید]: اگر ما را از این [وضعیت] نجات دهی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم بود اما وقتی شما را نجات داد، بی‌مقدمه، به ناحق به تجاوزگری در زمین می‌پردازید» (ص ۳۹۳). مراعات تطبیق‌گرایی تا بدان پایه است که در برگردان برخی متون هم بروز می‌کند مانند: «ابن عاشور هم ... می‌گوید: «و قوله: مأواهم النار؛ أي: هم في الآخرة معلوم أنّ مأواهم النار، فقد خسروا الدارين»؛ یعنی: آنان در آخرت

۲۲. اگرچه پیشینیان گاهی چند صد آیه قرآن را در حوزه نسخ قرار می‌دادند؛ ولی بسیاری از معاصران این تعداد را نمی‌پذیرند و بخش بزرگی از آنها را در زمره تخصیص و استثنا قرار می‌دهند. مرحوم خوبی به نسخ اعتقادی ندارد و هیچ آیه‌ای را منسوخ نمی‌داند. علامه شعرانی تنها سه آیه را در زمره منسوخ‌ها برمی‌شمرد و علامه طباطبایی هشت آیه را در این حوزه قرار می‌دهد. آیت الله معرفت هم تعداد آیات منسوخ را بسیار محدود می‌داند. در تفسیر ابوالفتوح رازی هم آیات کمی در زمره منسوخ‌ها قرار گرفته است. نگارنده در این زمینه در سه کتاب «نسخ و بقاء در قرآن»، «علوم قرآن در تفسیر المیزان» و «پژوهش‌های قرآنی در آثار علامه شعرانی» به تفصیل سخن گفته است. همچنین مقاله‌های «نسخ از دیدگاه علامه طباطبایی، «نسخ از دیدگاه علامه شعرانی» و «نسخ در تفسیر ابوالفتوح رازی» را در همین زمینه نگاشته است.

۲۳. مطالب مرتبط با این بحث در کتاب «علوم قرآن در تفسیر المیزان» آمده است.

معلوم است که جایگاهشان آتش است؛ چرا که هر دو دنیا را از دست دادند» (ص ۳۵۲). در حالی که در ترجمه مفهومی نیازی نیست «آنان» بیاید و آوردن «معلوم است جایگاهشان در آخرت آتش است...» کافی است. علاوه بر این، برگردان مفهومی صرف در قرآن معنا ندارد. اگر چنین چیزی روا بود، قطعاً در طول تاریخ هزار و صد ساله ترجمه قرآن رخ می داد. اینکه ایشان عقیده دارند: «مترجم به جای آنکه مخاطب را محور خود قرار دهد، می کوشد از متن تخطی نکند» (ص ۳۷۴). یا وقتی می گویند: «ترجمه هایی که رنگ و بوی ترجمه نداشته اند و خوانندگان از خواندن آنها لذت برده و توانسته اند با آنها ارتباط برقرار کنند همگی از جمله ترجمه های ارتباطی هستند» (ص ۳۴۸)، ناشی از بی توجهی به این نکته است که علی رغم وضوح و روشنی این سخن، چرا در طول تاریخ ترجمه قرآن، چنین برگردانی عرضه نشد؟ آیا این نکته به ذهن مترجمان پیشین نرسید و فقط ایشان متوجه آن شدند؟ یا به ذهن آنان رسید ولی در ارائه آن ناتوان بودند؟ به علاوه، چرا ناقدی که با شدت زیاد به این مدل ترجمه باور دارد، در هیچ یک از ترجمه های خود از متن تخطی نکرد و مخاطب را محور قرار نداد؟ از این مهم تر، اگر واقعاً محور قرار دادن مخاطب تا این اندازه مهم است و خوانندگان از خواندن ترجمه های ارتباطی لذت می برند و با آن ارتباط برقرار می کنند، آیا بهتر نیست از ترجمه های مخاطب محور هم صرف نظر شود و ترجمه های آزاد ارائه گردد تا خوانندگان ارتباط بهتری برقرار کنند و لذت بیشتری ببرند؟ چرا چنین نمی شود؟ آیا غیر از این است ترجمه قرآن با برگردان سایر متون تفاوت دارد و متأسفانه ناقد محترم توجهی به این نکته مهم ندارد؟

۲. نکته دیگری که در بررسی های ایشان وجود دارد و در ذیل عنوان «نوسان میان ترجمه وفادار و ارتباطی» مطرح شد، بررسی ایرادهایی است که معتقدند از این ناحیه در ترجمه پدید آمد. ۱۴ ایشان این بحث را در موارد دیگری هم مطرح کردند و فرمودند: «مترجم به جای آنکه مخاطب را

۲۴. بخش عمده مطالبی که در ذیل تیترو فوق آمده، بحث های تفسیری خارج از موضوع و تطویل بلاطائل است مانند استشهاد به شعر عصمت بخارایی و تبدیل آن به نثر در اثبات نادرستی برگردان (ف) به (پس). بدون چنین شاهد شعری هم مترجمان و ویراستاران می دانند کاربرد زیاد (پس) زیننده نیست. حال اگر در ترجمه استاد کوشا هم چنین سهوی رخ داده باشد که مترجم و ویراستاران متوجه نشده باشند، مسلماً ایراد ترجمه هست و باید برطرف گردد. همین میزان تذکر کافی است؛ چرا که هیچ کس آن را انکار نمی کند تا مباحثی این گونه آورده شود. اینکه گفته شود «می توان به جای «پس» عبارات دیگر، همچون: «بنابراین»، «آنگاه» و مانند آن آورد که متن هر چه بیشتر از ترجمه مکانیکی دور شود» (ص ۳۵۰) هم ناشی از نا آگاهی از مباحث ترجمه پژوهانه قرآنی است؛ چرا که موضوعاتی مانند آن بارها در مقاله های نقد ترجمه آمد و حتی رساله های دکتری در تبیین معانی و معادل های فارسی پاره ای حروف نظیر «ف» نوشته شد و بر اساس آن، مقاله های مستقلی به نگارش درآمد مانند: «معناشناسی حرف «فاء» در قرآن و چالش های ترجمه آن به زبان فارسی با تکیه بر دستور زبان عربی (بررسی موردی ترجمه های الهی قمشه ای، فولادوند و خزمشاهی) که در شماره ۱۴ مجله «پژوهش های ترجمه در زبان و ادبیات عربی» انتشار یافت و «واکاوی معنای انواع فاء در قرآن کریم و ارزیابی برگردان فارسی آن» که در شماره پاییز و زمستان سال ۱۳۹۵ همین مجله منتشر شد.

محور خود قرار دهد، می‌کوشد از متن تخطی نکند» (ص ۳۷۴). و در اواخر مقاله نوشتند: «مشکلی که در جای جای ترجمه جناب کوشا به چشم می‌خورد نوسان میان ارائه ترجمه ادبی یا ساده است. نمونه اش همین دو ترجمه. وقتی گفته می‌شود: «تورا می‌پرسند»، متن متنی ادبی است، وقتی گفته می‌شود: «از تو می‌پرسند»، متنی عادی است. در ویراستاری بعدی حتماً باید رویکردی یکسان اتخاذ شود که بالاخره ترجمه ادبی باشد یا به نثر معیار و معمولی» (ص ۴۰۴-۴۰۵). به تخمین نگارنده، جناب زاهد حدوداً بیست تا سی آیه را در مقاله خود ترجمه کرد و در مواردی هم برخی ترجمه‌های دیگر را پسندید و نقل کرد که طبیعتاً در زمره ترجمه‌های مورد نظر ایشان جای می‌گیرند. آیا با تکیه بر مطالب مقاله می‌توان پرسید روش و رویکردشان در ترجمه‌های پیشنهادی چگونه بود؟ وقتی آیه ۱۰۱/ آل عمران را ترجمه می‌کردند «تکلیف خود را در این موضوع مشخص» کرده بودند «که بالاخره ترجمه ادبی باشد یا به نثر معیار و معمولی»؟ یا وقتی به ترجمه ۲۳/ یونس مشغول بودند، تکلیفشان مشخص بود «به جای آنکه مخاطب را محور خود قرار دهد، می‌کوشد از متن تخطی نکند»؟ ترجمه مذکور، «مخاطب محور» است یا «متن محور»؟ «ادبی» است «یا به نثر معیار و معمولی»؟ همچنین در پایان تیتراژ مذکور چنین نتیجه گرفتند: «آنچه در این بند از نقد بر آن تکیه می‌شود این است که مترجم هر کدام از این دو شیوه را که در نظر گرفت، باید در تمام کار خود از آن پیروی کند و نمی‌شود در نوسان میان ترجمه وفادار و ارتباطی باشد. این نوسان است که محل نقد است... در ترجمه جناب کوشا، در این مورد روش یکسان به کار نرفته است؛ یعنی گاه ترجمه رنگ و بوی زبان مبدأ را می‌دهد و گاه به رنگ زبان مقصد است» (ص ۳۴۸-۳۴۹). در همین چند آیه‌ای که ایشان ترجمه کردند نوسان میان ترجمه ادبی و معمولی به شدت محسوس است؛ چگونه می‌فرمایند مترجمان هر کدام از این دو شیوه را برگزیدند، باید در تمام مراحل ترجمه از آن پیروی کنند؟ فراز و فرود در آیات قرآن غیر قابل انکار است و برگردان متفاوت آنها نیز از باب ناچاری است. مگر می‌توان آیات معارفی قرآن را همانند آیات اخلاقی و احکام برگردان کرد؟ یا مگر می‌توان برگردان سوره‌های اواخر قرآن را همانند سوره‌های آغازین انجام داد؟ ایشان چند ترجمه را سراغ دارند که یک دست «وفادار» یا یک دست «ارتباطی» باشند؟ اصلاً مگر چنین چیزی ممکن است؟ آنچه در روش ترجمه مطرح می‌شود از باب تغلیب است و کلیت روش ترجمه را شامل می‌شود؛ نه اینکه مترجم اگر روشی را پذیرفت، حق ندارد در هیچ آیه‌ای خلاف آن عمل کند. چه کسی چنین چیزی گفت و در کدام منبع چنین ادعایی مطرح شد؟ این سخن کاملاً نادرست است و در برگردان قرآن هیچ جایگاهی ندارد. دلیل ساده آن، ترجمه‌های پیشنهادی ایشان است که علی‌رغم باور شدید به ترجمه‌های مفهومی، تفاوت چندان ناچاری با ترجمه‌های تطبیقی ندارد، جز اینکه با برخی افزوده‌ها و اندک کاستن‌ها، برگردان معمولی ارائه فرمود که در همه ترجمه‌ها کم و بیش می‌توان مشاهده کرد.



۳. نکته دیگر آن است که ناقد محترم ترجمه بعضی آیات را مردود می‌داند، به این دلیل که برگردان عربی آنها آیه قرآن نمی‌شود. مثلاً می‌نویسند: «آنچه ایشان ترجمه کرده، اگر به عربی برگردان شود چنین می‌شود: «وهم عاملون اعمالاً غیر اعمال المومنین»؛ که مشاهده می‌شود با متن اصلی تفاوت بسیار دارد» (ص ۳۸۵). این شیوه در موارد نسبتاً زیادی به کار رفت مانند آنچه که در صفحات ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۴ و ۴۱۵ آمد. ناقد محترم که فرمود «دستی در ترجمه دارد» (۴۲۵)، قاعدتاً می‌داند برگردان هیچ ترجمه‌ای، متن اصلی نمی‌شود و این امر، به ترجمه قرآن اختصاص ندارد و مخصوص زبان فارسی یا عربی هم نیست. نفس ترجمه این ویژگی را دارد که نمی‌تواند دقیقاً همان متن اولیه شود. چنانکه هیچ یک از ترجمه‌های پیشنهادی یا ترجیحی ایشان هم چنین نمی‌شود. مثلاً می‌توانند ترجمه ۷/ منافقون را که به عنوان «ترجمه ارتباطی» خود آوردند (ص ۳۴۹) به عربی برگردان کنند، ببینند چیزی جز این می‌شود: (هم الذین یقولون لا تعطوا من حول رسول الله شیئاً حتی یتفرقوا!)؟ چگونه می‌توان با چنین معیاری به نقد و بررسی ترجمه‌ها پرداخت؟ البته ایشان به این پرسش مقدر توجه داشت و در مقاله چنین آورد: «اساساً تفاوت میان ترجمه وفادار (متن محور) و ارتباطی (مخاطب محور) در این گونه موارد معلوم می‌شود» (ص ۳۷۹) و «این کار از منظر ترجمه ارتباطی مشکلی ندارد، ولی در ترجمه وفادار پذیرفتنی نیست» (ص ۳۸۹). اما دقت نکرد این گونه اظهار نظر شاید برای ایشان قانع‌کننده باشد، اما هیچ منطق محکمی پشت آن نیست و در واقعیت چیزی را تغییر نمی‌دهد. نکته مهمی که در نظر نگرفتند این است که مترجمان تطبیق‌گرا در آوردن ترجمه‌های مفهومی ناتوان نیستند، بلکه به دلیل پایبندی به متن قرآن، تصور می‌کنند عدول از ساختارهای نحوی در برگردان قرآن روا نیست. به میزانی که ترجمه‌های تطبیقی ایراد دارد، ترجمه‌های مخاطب محور با اشکال مواجه است. هرگز نمی‌توان با تکیه بر بعضی شواهد حکم کرد این شیوه صد درصد درست است یا آن شیوه. این گونه دآوری همانند آن است که محقق بخواند با استناد به پاره‌ای قرائن ثابت کند تفسیر عقلی بهترین شیوه است و دیگری با تکیه بر برخی دلایل در صدد اثبات آن باشد که تفسیر نقلی بهترین روش است. هر یک از این دو شیوه محاسن و معایب خود را دارند و در عین حال دو روش تفسیری هستند که قرن‌ها به موازات هم به کار رفته‌اند.

۴. ناقد محترم گاهی بخشی از ترجمه یک آیه را نقل می‌کند و با این ملاک که با نثر معیار سازگاری ندارد، مردود می‌داند (ص ۳۴۹). مثلاً در بررسی ترجمه ۶۲/ طه چنین فرمود: «یک فارسی زبان این گونه حرف نمی‌زند که بگوید: در میان خود به کشمکش برخاستند. ترجمه خوب و سراسر است را از فاضل ارجمند حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمود صلواتی ببینیم اگرچه ناقص است: «وهنگامی که درباره آنان میان نشان بگومگو افتاد» (ص ۳۶۵-۳۶۶). آیا واقعاً گمان می‌کنند این ترجمه، فارسی و سراسر است؟ آیا تعبیر «بگومگو» در نثر معیار مورد نظر ایشان بی‌اشکال

است؟ آیا اگر این گونه تعابیر در ترجمه حاضر بود ایراد به حساب نمی‌آمد؟ کجای این ترجمه «خوب و سرراست» است؟ این ترجمه کاملاً نادرست و اشتباه است، نه «ناقص» که ناقد فرمود. درباره چه کسانی «میان‌شان بگومگو افتاد»؟ مگر افراد دیگری غیر از خودشان در جمع‌شان بودند که این گروه با آن گروه به بگومگو برخاستند؟ آنها گروهی جادوگر بودند که پس از شنیدن سخنان موسی دچار اختلاف نظر و تشستت آرا شدند. اگر ناقد محترم ترجمه این آیه را در همان اولین منبعی که معرفی فرمود پیگیری می‌کرد متوجه ایراد می‌شد و بی‌جهت آن را ترجیح نمی‌داد. در ترجمه مذکور دو اشکال وجود دارد. اشکال اول به برگردان «ف» مربوط می‌شود که قابل اغماض است. اما ایراد دوم که مهم و اساسی است به بی‌دقتی مترجم و کم‌توجهی ناقد در ترجمه نشدن واژه «أمر» مربوط می‌شود که موجب شد برگردانی کاملاً اشتباه عرضه گردد. مترجم به جای اینکه همانند بسیاری از مترجمان بگوید «و (جادوگران) در کارشان میان خود به نزاع برخاستند»، بی‌توجه به واژه «کار» که معادل «أمر» در این آیه هست، به اشتباه «و هنگامی که درباره آنان میان‌شان بگومگو افتاد» برگردان کرد و برای خواننده این تصور را پدید آورد که گویا دو گروه بودند که «میان‌شان بگومگو افتاد».

۵. نمونه دیگر بحث مذکور آوردن این گونه عبارات است: «آیا در فارسی گفته می‌شود: «به آنان انفاق نکنید؟!» (ص ۳۴۹)، «آیا در نثر معیار می‌گوییم: «او وارد کار بی‌هوده‌ای شد؟!» (ص ۴۰۲). آیا مترجم حق دارد با همین لحن و آهنگ بپرسد در فارسی گفته می‌شود «تنه‌های خرما از ریشه درآمده؟!» (ص ۳۵۸) که در برگردان «أعجاز نخل منقعر» در ۲۰/ قمر ارائه فرمودند؟ خرما از ریشه درمی‌آوردند یا درخت خرما را؟ یا وقتی در بخش پایانی ۲۳/ یونس می‌نویسد: «وقتی شما را نجات داد، بی‌مقدمه، به ناحق به تجاوزگری در زمین می‌پردازید» (ص ۳۹۳)، آیا می‌توان پرسید اگر تجاوزگری، بی‌مقدمه و به ناحق) نبود، تکلیف چیست؟ مگر تجاوزگری بر حق هم وجود دارد که اگر در جایی، به ناحق و با مقدمه بود، محکوم باشد؟ آوردن «بی‌مقدمه» چه مشکلی را حل کرد که برای توجیه آن نوشتند: «إذا» در آیه بعد اذای فجائیه است که نشان‌دهنده ناگهانی بودن انجام عمل بعد از خود است. چون کار بست «ناگهان» در این بافت نامأنوس است، «بی‌مقدمه» بکار رفت؟ (ص ۳۹۴). آیا گمان می‌کنند اکنون که «بی‌مقدمه» آوردند، ایراد برطرف شد و دیگر شبهه‌ای باقی نماند و ترجمه‌ای شیوا و رسا ارائه گردید؟ آیا به این موضوع فکر کردند اگر مجموع آیات پیشنهادی ایشان با همین معیار مورد ارزیابی قرار گیرد، چه میزان پرسش و شبهه می‌تواند در آنها مطرح ساخت؟ چگونه انتظار دارند در ترجمه شش هزار و چند صد آیه چنین پرسش‌هایی مطرح نباشد؟ و اساساً مگر چنین چیزی ممکن است؟ آیا می‌توانند تنها یک ترجمه از میان تمام ترجمه‌های موجود - واقعاً فقط یک ترجمه - را شاهد بیاورند که چنین پرسش‌هایی را نتوان در آنها مطرح ساخت؟

۶. در سخن پایانی فرمودند: «لذا در کنار شرايطی که برای مترجم قرآن برشمرده شده ... حرفه‌ای بودن او نیز باید ذکر شود. حرفه‌ای بودن هم وقتی صدق می‌کند که فرد پیش از اقدام به ترجمه قرآن، چندین و چند کتاب به ویژه از متون کهن عربی ترجمه کرده باشد و چند برابر آن متن خوانده باشد. اگر مترجم قرآن مترجم حرفه‌ای نباشد، هرچقدر هم که اطلاعات قرآنی داشته باشد و هرچقدر هم که ترجمه‌های گوناگون را نقد یا ویرایش کرده باشد، باز هم در جایگاهی نیست که سراغ ترجمه قرآن برود» (ص ۴۲۵). با این حساب، اگرچه ممکن است آقای کوشا «اطلاعات قرآنی داشته باشد» و «ترجمه‌های گوناگون را [هم] نقد یا ویرایش کرده باشد»؛ ولی از آنجاکه «چندین و چند کتاب به ویژه از متون کهن عربی ترجمه» نکرده و احتمالاً چندین برابر آن هم متن نخوانده پس «مترجم حرفه‌ای» نیست و به همین علت «در جایگاهی نیست که سراغ ترجمه قرآن برود». بنابراین تکلیف مترجم معلوم شد. ویراستاران هم که بی‌تجربگی کردند، چون «این‌گونه ویراستاری سخت مسئولیت‌آور است و لذا کم‌ترو ویراستاران با تجربه‌ای چنین کاری را قبول می‌کند» (ص ۴۲۶). پس تکلیف ویراستاران هم مشخص شد. با این توصیف چه چیزی باقی مانده بود که خود را به زحمت انداختند و به نقد و بررسی اقدام کردند؟ علاوه بر این، آیا جناب زاهد مراعات این شروط را منحصراً برای استاد کوشا و ترجمه ایشان لازم می‌دانند، یا آنها را اموری کلی برای همه مترجمان و تمامی ترجمه‌ها می‌دانند؟ و اگر برای تمام ترجمه‌ها و همه مترجمان است، مترجم چند ترجمه از همان ترجمه‌هایی که برگردان برخی آیاتشان را به عنوان ترجمه‌های خوب پذیرفتند، حرفه‌ای به همان معنایی که در مقاله آوردند، بوده‌اند؟ و ویراستاران کدام یک از آن ترجمه‌ها با تجربه و کارآموده با تعریف مورد نظر ایشان بودند؟ آیا مترجمی که در پاورقی صفحه ۳۵۶ از وی و ترجمه‌اش به نیکی یاد کرد، حرفه‌ای به معنای مورد نظر ایشان بود؟

۷. ناقد محترم چهارمین محور بحث‌های هفتگانه خویش را «نبود مبنا در ترجمه اسلوب‌های نحوی» دانستند و بسیاری از مترجمان از جمله استاد کوشا را مورد انتقاد قرار دادند که به اسلوب‌های نحوی بی‌توجه بودند. عبارت ایشان در این زمینه چنین است: «مشکلی که اغلب مترجمان دارند، آن است که نیازی ندیده‌اند جمله یا جملات محذوف را ذکر کنند، در نتیجه میان ماقبل «حتی» و مابعد آن از نظر معنایی گسسته است ... متأسفانه اغلب مترجمان در ترجمه اسلوب «حتی‌اذا» این کار را نکرده‌اند و چنانکه خواهیم دید، ترجمه‌ای ارائه کرده‌اند که نارساست» (۳۷۸-۳۷۹). وقتی می‌نویسند «مشکلی که اغلب مترجمان دارند» بدین معناست که برخی از آنان چنین مشکلی ندارند و ترجمه خویش را بر پایه این اسلوب‌ها عرضه کرده‌اند. بر همین اساس، از ایشان درخواست می‌شود چند نمونه از این ترجمه‌ها را معرفی فرمایند تا مترجم و ویراستاران بدان‌ها مراجعه کنند و بردانش و تجربه خویش بیفزایند. به علاوه، چرا ترجمه‌های دیگر که به فرموده ناقد به اسلوب‌های نحوی بی‌توجه بودند باید اجازه انتشار داشته باشند، اما استاد کوشا

که به اعتراف ناقد لاقبل پاره‌ای اسلوب‌ها را مراعات کرد «باید در نشر ترجمه باز هم درنگ می‌کرد و با صاحب نظران به مشورت می‌نشست»؟ و اصولاً صاحب نظرانی که ایشان معتقدند مترجم باید در زمینه اسلوب‌ها با آنها مشورت می‌کرد چه کسانی هستند؟ آیا منظور شخص خودشان است یا دیگرانی هم هستند که در این زمینه صاحب نظرند و مترجم آنها را نمی‌شناسد؟

### ترجمه نشده

تنها موردی که به عنوان ترجمه نشده آورده شد «آن اذکره» در ۶۳/ کهف است که متأسفانه در این مورد هم همانند موارد بسیار دیگر دقت نکردند و علی‌رغم تأکیدهای فراوانی که بر ترجمه مفهومی دارند، توجه نفرمودند ترجمه‌هایی که پسندیدند و نقل کردند کاملاً تطبیقی و تحت اللفظی اند. عبارت ایشان چنین است: «... و ما انسانیه الا الشیطان اُن اذکره...» [کهف (۱۸) ۶۳]: «... و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد...». مترجم در اینجا یادش رفته «آن اذکره» را ترجمه کند. ترجمه موسوی گرمارودی: «و جز شیطان [کسی] یاد کرد آن را از یاد من نبرد». ترجمه فولادوند: «و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم» (ص ۴۱۴). آیا تطبیقی‌تر و تحت اللفظی‌تر از این می‌شود ترجمه کرد؟ آیا واقعاً ترجمه مذکور، مورد تأیید ایشان است؟ مگر نفرمودند: «ترجمه‌هایی که رنگ و بوی ترجمه نداشته‌اند و خوانندگان از خواندن آنها لذت برده و توانسته‌اند با آنها ارتباط برقرار کنند همگی از جمله ترجمه‌های ارتباطی هستند» (ص ۳۴۸)؟ مگر نظرشان این نبود: «در ترجمه ارتباطی، محوریت با خواننده است و لذا مترجم می‌کوشد تا متن ترجمه شده را حتی الامکان برای خواننده مأنوس سازد. این کار ناگزیر در برخی موارد منجر به زیرپا نهادن یا تغییر در ساختارهای زبان مبدأ می‌شود» (همان)؟ مگر معتقد نبودند: «در ترجمه ارتباطی / پیامی اگر این امانتداری به ارتباط خواننده با متن خدشه وارد کند، از آن عدول می‌شود» (همان)؟ چگونه با چنین نگاهی می‌توان ترجمه‌های فوق را به عنوان ترجمه‌های ارتباطی / پیامی معرفی کرد؟ آیا «مترجم رسمی زبان عربی» و کسی که «در ترجمه دستی دارد» این‌گونه ترجمه می‌کند؟ باید به ایشان یادآور شد آن کس که دقت نکرد و «یادش رفت»، متأسفانه ناقد محترم است، نه استاد کوشا. «آن اذکره» بدل اشمال از ضمیر «ه» در «ما انسانیه» و مشابه «أعجبنی محمد حله» است که در واقع «أعجبنی حلم محمد» در نظر گرفته می‌شود. محیی‌الدین درویش می‌نویسد: «ما نافیة و انسانیه فعل ماض و النون للوقایه و الیاء مفعول به أول و الیاء مفعول به ثان و إلا آداة حصر و الشیطان فاعل انسانیه و آن و ما فی حیزها بدل اشمال من الیاء آی و ما انسانیه ذکره إلا الشیطان» (درویش، ۱۴۱۲، ۵/۶۲۹). «آن اذکره» به تأویل مصدر می‌رود و چون بدل اشمال از هاء در «انسانیه» هست در واقع به منزله «ما انسانیه ذکره إلا الشیطان» می‌شود که ترجمه اش همان است که استاد کوشا و بسیاری از مترجمان آوردند.

## سخن پایانی

ناقد محترم در پاورقی شماره ۶۳ صفحه ۴۰۶ فرمود: «در ترجمه ای که از آیات این تفسیر [= جوامع الجامع] ارائه شده، مشابهت‌های زیادی با ترجمه آیت‌الله مکارم دیده می‌شود. تحقیقی باید بشود که چند درصد ترجمه آیات، برگرفته از ترجمه ایشان است». بررسی این نکته ذیل دو عنوان زیر تقدیم می‌شود:

### الف) ترجمه‌های برگرفته از تفسیرها

نه تنها ترجمه تفسیر جوامع الجامع، بلکه ترجمه تفسیر بیان السعاده که ناقد آن را پسندید نیز همین وضعیت را دارد و محل تأمل است. ناقد درباره این ترجمه چنین نوشت: «نگارنده این سطور از میان بیش از سی ترجمه، دو ترجمه یافت که زبان فارسی را مد نظر قرار داده و مقلد و ارتمن عربی را به فارسی برنگردانده‌اند... یکی ترجمه تفسیر بیان السعاده است که آقایان محمدرضا خانی و حشمت‌الله ریاضی انجام داده‌اند و...» (ص ۳۹۳). همان‌گونه که ترجمه جوامع الجامع مشابهت بسیاری با ترجمه مکارم دارد، ترجمه بیان السعاده هم شباهت زیادی با ترجمه الهی قمشه‌ای دارد. تا آنجا که نگارنده پیگیری کرد در بیست ترجمه برگرفته از تفسیرها، از جمله ترجمه بانوامین اصفهانی این وضعیت جاری است و اینکه ترجمه قرآنی به نام آنها منتشر شده، از جانب مفسران این تفسیرها نیست، بلکه از سوی محققان پایگاه قرآنی نور است که با استفاده از ترجمه قرآنی که در درون برخی از این تفسیرها وجود داشت و بهره‌گیری از پاره‌ای ترجمه‌های معاصر، ترجمه‌های دیگری ارائه کردند. این نکته در سامانه «آشنایی با پایگاه جامع قرآنی نور (قسمت بیست و نهم)» چنین توضیح داده شد: «ترجمه برگرفته. این عنوان یکی از پژوهش‌های قرآنی گروه قرآن مرکز نور است [که از سوی محققان پایگاه مذکور انجام شد و] مراد از آن، استخراج ترجمه قرآن از دل تفاسیر فارسی است...».

### ب) ترجمه‌های مستقل

نگارنده در یکی از مراجعات به «پایگاه جامع قرآن» متوجه شد ترجمه اشرفی تبریزی دقیقاً همان ترجمه مصباح‌زاده است؛ یعنی یک ترجمه به نام دو نفر منتشر می‌شود. این یافته انگیزه‌ای شد تا پیگیری بیشتری انجام دهد و تاکنون با ده ترجمه مواجه شد که در بیش از نود درصد به یکدیگر شباهت دارند. این دو مترجم هر دو خطا بودند و چند قرآن و ترجمه را خوشنویسی کردند. از آنجا که ترجمه مصباح‌زاده مقدم است، به احتمال زیاد اشرفی تبریزی آن را خوشنویسی کرد و با خلاصه التفاسیری که خود بر ترجمه افزود در حاشیه قرآن قرارداد و منتشر ساخت. احتمالاً ناشران بعداً خلاصه التفاسیر را حذف کردند و ترجمه را به نام ایشان منتشر ساختند. این بیشترین احتمالی است که نگارنده در طی تحقیق خود تا بدین مرحله بدان دست یافت. امیدوارم فرزند روحانی مرحوم اشرفی که طبق نظر استاد کوشا در رقم ساکن هستند این مقاله

را ببینند و اگر اطلاعاتی در این زمینه دارند بیان فرمایند. مشابهت‌های ترجمه علامه شعرانی و صفیعلیشاه<sup>۲۵</sup> که بیش از نود و پنج درصد است نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. ظاهراً علامه شعرانی ترجمه قرآنی نداشت و برخی ناشران که نگران بودند ترجمه صفیعلیشاه به دلیل مشرب فکری خاص ایشان اجازه انتشار نیابد، آن را با تغییراتی به نام علامه شعرانی منتشر ساختند. این نکته صرفاً یک گمانه زنی از سوی برخی قرآن پژوهانی است که نگارنده از آنان در این زمینه پرسش نمود و قطعیتی ندارد؛ خصوصاً که ترجمه صفیعلیشاه یک بار با تصحیح دکتر ناجی در سال ۱۳۸۳ منتشر شد.

ضمناً بحث اخیر شکل دیگری هم دارد که علی‌رغم ناشایست بودن، در مواردی رخ داد و استاد کوشا در مصاحبه با اینکنا (۱۴۰۰/۴/۱۴) در این باره توضیحاتی ارائه فرمود که خوانندگان برای تفصیل بیشتر می‌توانند بدان مراجعه فرمایند.

### نتیجه‌گیری

ترجمه قرآن استاد محمد علی کوشا یکی از آخرین ترجمه‌های قرآن تا این زمان است که با استقبال زیادی مواجه شد. این ترجمه از سوی ناقد محترم مورد بررسی قرار گرفت و گرچه برخی نکته‌هایی که بیان فرمودند، برای به‌سازی ترجمه سودمند است؛ اما تمرکز لازم را در مواردی از دست دادند و به پراکنده‌نویسی دچار شدند. برخی مباحث ترجمه پژوهانه و پاره‌ای بررسی‌های تفسیری، ارتباطی با نقد ترجمه ندارد و حذف آنها نیز کمترین آسیبی به مقاله وارد نمی‌سازد. مباحث مطرح شده با تکیه بر منابع تفسیری و ادبی انجام شد که هرچند در برگردان متون عربی کافی است، اما در ترجمه قرآن کفایت نمی‌کند و منتقد ترجمه‌های قرآن نمی‌تواند بدون مراجعه به مقاله‌های نقد ترجمه و فرهنگ‌نامه‌های قرآن که مهم‌ترین منابع ترجمه و نقد آن به شمار می‌آیند، بررسی درست و دقیقی از ترجمه‌ها ارائه دهد. امری که جای خالی آن در مقاله حاضر به شدت محسوس است.

۲۵. درباره این ترجمه مقاله ارزنده‌ای از دکتر حامد ناجی با عنوان «ترجمه منظوم صفی‌علیشاه» در شماره ۴۹ و ۵۰ مجله «بینات» در سال ۱۳۸۵ منتشر شد.

## فهرست منابع<sup>۲۶</sup>

- استادولی، حسین، ۱۳۷۴، «لغزشگاه‌های ترجمه قرآن»، بینات، ش ۶، مؤسسه قرآنی امام رضا (ع)، قم.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۶، «بررسی ترجمه قرآن دکتریحیی یثربی»، ترجمان وحی، ش ۴۲، مؤسسه ترجمان وحی، قم.
- بیلکار، محمدسعید، ۱۴۰۰، «بررسی عملکرد مترجمان قرآن کریم در برگردان تفاوت‌های موجود در آیات مشابه لفظی»، مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، ش ۱۶، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- درویش، محیی‌الدین، ۱۴۱۲، اعراب القرآن و بیانه، دارابن کثیر للطباعة والنشر والتوزیع، دمشق.
- رجایی بخارائی، احمدعلی، ۱۳۶۳، فرهنگ لغات قرآن، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- رواقی، علی، ۱۳۹۸، فرهنگنامه بزرگ قرآنی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- زاهدپور، علی، ۱۴۰۲، «نقد و بررسی ترجمه قرآن حجت الاسلام محمدعلی کوشا»، آینه پژوهش، ش ۱۹۹، قم.
- زرکشی، بدرالدین، ۱۹۵۷، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۹۷۴، الإقتان فی علوم القرآن، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، الهیئه المصریه للکتاب، قاهره.
- شریعتمداری، جعفر، ۱۳۷۴، شرح و تفسیر لغات قرآن، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
- شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۹۴، نثر طوبی، کتابفروشی اسلامی، تهران.
- عاشوری تلوکی، نادعلی، ۱۳۹۸، «بررسی ترجمه قرآن استادولی»، ترجمان وحی، ش ۴۳، مؤسسه ترجمان وحی، قم.
- کوشا، محمدعلی، ۱۴۰۱، ترجمه قرآن کریم، نشرنی، تهران.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، صدرا، تهران.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۶، فرهنگنامه قرآنی، آستان قدس رضوی، مشهد.
- یثربی، یحیی، ۱۳۹۷، «پاسخی به نقد آقای حسین استادولی»، ترجمان وحی، ش ۴۳، مؤسسه ترجمان وحی، قم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی